

### در این شماره مبارزه طبقاتی میخوانید :

- شعار « نان، مسکن، آزادی » را بعنوان شعار تاکتیکی روز علیه فقر و فلاکت روزافزون جامعه کارگری ایران، به پرچم مبارزه تبدیل کنیم.  
صفحه 2

- بمناسبت نزدیک شدن 32مین سال انقلاب 1357؛ بازتکثیر مصاحبه نشریه آرش با رفیق ابراهیم علیزاده در رابطه با ارزیابی از انقلاب 1357 ایران  
صفحه 3

- اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد اجرای قانون حذف یارانه ها و ضرورت مبارزه متحدانه  
صفحه 19

- نقدی بر اطلاعیه کمیته مرکزی حزب در مورد اجرای قانون حذف یارانه ها و ضرورت مبارزه متحدانه - بهروز ناصری  
صفحه 20

- خصوصی سازی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و اصل 44  
مرتضی ک.  
صفحه 23

- معضل اتحاد و سازمانیابی کارگران ایران  
نقدی بر مقاله « مرور مختصر بر وضعیت طبقه کارگر و مواضع ما »  
از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری - بهروز ناصری  
صفحه 26

- دو نشریه با یک نام « مبارزه طبقاتی »  
صفحه 34

یکی از ملزومات تغییر در جامعه ایران کار آگاهگرانه هدفمند و نقشه مند است. مادیت یافتن آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی در تشکل و سازمانیابی محلی و سراسری تجلی میشود. جنبش کارگری ایران نیازمند اینست که فعالین و پیشروان سوسیالیستش با نشانه گرفتن وضعیت واقعی توده های کارگر و با تمرکز بر مهمترین خواستها و نیازهای که شرایط کار و زندگی کارگران را تسهیل میکنند، به گردآوری نیرو بپردازند. بدون نیروی وسیع و بدون تشکل، کارگران نمیتوانند به حقوق خود برسند و وضعیت ایران را به نفع زندگی بهتر و شرایط کار بهتر کارگران و مردم تحت ستم تغییر دهند. کارگران و توده هایی تحت ستم برای مقابله با حکومت سرکوبگر اسلامی ایران و تغییر وضعیت موجود، به تشکلهای متعدد در سطح محلی و سراسری احتیاج دارند.

**زنده باد طبقه کارگر سازمانیافته و متحد!** **زنده باد سوسیالیسم!**

## شعار « نان، مسکن، آزادی » را بعنوان شعار تاکتیکی روز علیه فقر و فلاکت روزافزون امروز جامعه کارگری ایران، به پرچم مبارزه تبدیل کنیم.

کمتر از دو هفته قبل (14 ژانویه) مردم عرب زبان تونس قیام کردند و در نتیجه رئیس جمهور زین العابدین بن علی را که بیش از بیست سال بر میز ریاست تکیه زده بود را وادار به کناره گیری از سمت خود نموده و سپس فرار کرد. شورش که شروع شد و هنوز هم ادامه دارد و به سرزمین های دیگر هم تسری یافته است را میتوان از زوایای مختلفی مود بررسی قرار داد:

1) قیام مردم زحمتکش تونس علیه یک زندگی مشقت باری روی داد که حکومت فاسد و مستبد تونس بوجود آورده بود. مردم علیه گرانی، فساد دولتی، عدم آزادیهای سیاسی و در یک کلام برای یک زندگی ارزان و آزادی سر به شورش برداشتند. این شورش در اشکال تظاهراتهای خیابانی هنوز ادامه دارد و سرانجام موفقیت آمیز آن، یعنی رسیدن به خواستههای که مردم برای قیام کردند در گرو وجود یک نیروی متشکل و آگاه و سوسیالیست در صف کارگران برای هدایت این مبارزات انقلابی است. آینده تونس هنوز باز است و به نقطه انتها نرسیده است.

ولی شورش تونس نشان داد که مردم برای خواستها و مطالباتی دست به شورش و انقلاب میزنند که مستقیماً با زندگی و کارشان مربوط باشد. قیام مردم برای ایده ها، هر چند که زیبا هم باشند، روی نداد. بلکه در دنیای واقعی کارگران و مردم زحمتکش پیگیر آنچه زندگی و شرایط کار آنان را تسهیل میکند خواهند بود که در فرصت مناسب آنرا بشیوه ای نیرومند و اجتماعی بروز دهند.

2) نمونه تونس تاکید مجددی بر امکان پذیری تغییرات در جامعه و بوقوع پیوستن انقلابات است هر چند بورژوازی تمام نیروی خود را در تعرض به معیشت این طبقه بکار گرفته باشد، تحمل فقر و فلاکت بی حصر تا درجائی قابل تحمل است و بلاخره در جایی به نقطه انفجار اجتماعی میرسد. نمونه تونس دوباره نشان داد که حکومتهای دیکتاتور و سرکوبگر هر اندازه هم خفقان و جو پلیسی ایجاد کنند، نمیتوانند از عمر جاودانه برخوردار باشند.

جامعه ایران به شورش و انقلابی که خامنه ای ها و احمدی نژادها را به سرنوشت بن علی تونس دچار سازد نیاز میرمی دارد. هر نوع تغییر مثبت در زندگی و شرایط کار کارگران ایران و سایر مردم تحت ستم در گروه نابود شدن جمهوری اسلامی بدست کارگران و زحمتکشان ایران است.

در چنین شرایطی، علم کردن شعار « نان، مسکن، آزادی » مناسب ترین شعار تاکتیکی روز علیه فقر در ایران است.

« نان » سمبلی است برای نیازمندیهای پایه ای یک زندگی افراد جامعه. در اینکه « کار » مقوله ای پایه ای و بااهمیت است که باید برای همه افراد یک جامعه وجود داشته باشد، تردیدی نیست مقولات نان و کار در تقابل هم نیستند ولی تفاوت در این است اگر همه کار داشته باشند، حتماً « نان » هم خواهد بود، ولی اگر کار نبود، آیا وجود « نان » به چه شیوه ای ضمانت میشود؟ درست نکته مهم در همین جاست. نان یعنی نیازمندیهای لازمه زندگی، کار را در خود دارد، اگر کار نبود باید نیازمندیها ضمانت شده باشند. مقوله « نان » بیمه ای است علیه فقر و گرسنگی.

« مسکن » معنایش در خودش نهفته است و به اندازه کافی گویا است. بقول تلویزیون کومه له « مسکن مناسب حق مسلم همه انسانها است » .

## نان، مسکن، آزادی

« آزادی » در این شعار نه به معنی وسیع و عمیق کلمه، بلکه در شرایط امروز آزادیهای سیاسی، آزادی فعالیت احزاب، آزادی بیان و سایر آزادیهای دموکراتیک مد نظر است. تامین « آزادی » به معنای محدود کلمه شرایط تغییرات اساسی تر را مهیا تر میکند و جزو نیازمندیها و ضروریات امروز است.

شعار « نان ، مسکن، آزادی » ان شعار است که تحقق آن زندگی توده های کارگر و زحمتکش را به شیوه ای مثبت تغییر داده و ستاندارد زندگی توده های تحت ستم را بالامیبرد. دقیقاً تامین این شعار است که فرجه ی بهتری برای مبارزات عمیق تر و همه جانبه تر طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری را فراهم میسازد. این شعار مستقیماً با زندگی و شرایط کار کارگران سروکار دارد. بکوشیم این شعار را پرچم مبارزه علیه فقر و فلاکت موجود در ایران تبدیل کنیم.



## بمناسبت نزدیک شدن 32مین سالگرد انقلاب 1357 ایران

بازتکثیر مصاحبه نشریه آرش با رفیق ابراهیم عزیزاده در رابطه با ارزیابی از انقلاب 1357 ایران

آرش : چرا مردم ایران به شکلی گسترده و در حرکتی توده ای علیه رژیم سلطنتی شاه شوریدند و انقلاب بهمن 1357 رخ داد، شرایط داخلی و جهانی حاکم بر آن دوران چه بود؟

ابراهیم عزیزاده : ریشه های واقعی و تاریخی انقلاب 1357 را بایستی در تحولات دهه چهل خورشیدی در ایران و اصلاحاتی که در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط رژیم شاه از بالا و تحت فشار قدرت های سرمایه داری به ویژه آمریکا هدایت گردید، جستجو نمود. آن اصلاحات نیروهای اجتماعی جدیدی را با انتظارات نوحاسته به صحنه کشاند، بدون آن که بخواهد و یا این که بتواند توقعات آنها را برآورده سازد. مشروعیت سیاسی و مقبولیت اجتماعی رژیم سلطنتی که خود موجد تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کثیری در این دوره بود، از رهگذر همین تحولات و نیروهای اجتماعی برآمده از آن، به چالش کشیده شد.

اصلاحات دهه 1340 هم به لحاظ پروسه رشد و تکامل نیروهای مولده در داخل کشور و هم از منظر تأمین منافع سرمایه جهانی، همچون ضرورتی، اجتناب ناپذیر می نمود، بدین معنا که از یک سو مناسبات اقتصادی - اجتماعی عقب مانده و نیمه فئودالی حاکم بر جامعه ایران به شدت نیازمند تغییر بود، به نحوی که نیاز مبرم به تخفیف و کاهش تضادهای اجتماعی و الزام به تغییر چنانچه از بالا و در چارچوب رفرم های کنترل شده پاسخ نمی یافت، انقلاب از پایین، به امری اجتناب ناپذیر در چشم انداز سیر تحولات و دگرگونی های اجتماعی بدل می گردید.

# ایران به انقلابی دیگر احتیاج دارد !

از سوی دیگر سرمایه جهانی به بازار فروش، کار ارزان، ذخایر عظیم زیرزمینی و مواد خام نظیر نفت و نیز زمینه های بکر و دست نخورده سرمایه گذاری در ایران، آزمندانه چشم دوخته بود، از اینرو ایران برای سرمایه جهانی کشوری وسوسه برانگیز بود. زیرا هم منابع زیرزمینی سرشاری در اختیار داشت، هم در منطقه از موقعیت حساس ژئوپلیتیک برخوردار بود و هم چنین با توجه به ساخت جوان جمعیتی خود، بسان منبع پایان ناپذیر نیروی کار ارزان تلقی می گردید.

بنابراین با هدف تأمین نیاز مزبور، اولاً می بایست اکثریت نیروی کار که در دهات و مناطق روستائی ساکن بود، در مقیاس میلیونی از سکونت گاه خود در روستا کنده شود تا مانند هر کالای دیگری به دلیل کثرت عرضه در بازار، سهل الوصول بوده، امکان خرید ارزان و تقریباً رایگان آن فراهم گردد. ثانیاً می بایست طبقه متوسطی هم ایجاد می شد که از توان خرید نیز برخوردار باشد تا بدینسان به مصرف کننده کالاهای بازار سرمایه داری تبدیل گردد.

در همین دوره در نقاط دیگر جهان نیز در پاسخ به نیازهای سرمایه جهانی، اصلاحات مشابهی صورت گرفته بود. رژیم شاه که بحران سیاسی دهه 30 خورشیدی را از سر گذرانده بود، اعتماد به نفس لازم را به ویژه بعد از سفر شاه به آمریکا و جلب حمایت کندی، به دست آورد، تا با کمک مشاوران آمریکایی خود در این مسیر گام بردارد.

بدین ترتیب برنامه اصلاحات که شخص شاه مشتاق بود آن را "انقلاب سفید" و یا "انقلاب شاه و مردم" بنامد و به تغییر ایران از یک جامعه مبتنی بر کشاورزی و پیشاسرمایه داری به یک جامعه نیمه صنعتی سرمایه داری و آماده ادغام در نظام اقتصاد جهانی منتج گردید، در 6 بهمن 1341 آغاز شد.

اما این برنامه که هسته مرکزی آن اصلاحات ارضی بود، در عین حال محافظه کارانه و به یک معنا ناکارآمد می نمود. به عنوان مثال گرچه مالکیت زمین به بخشی از دهقانان واگذار گردید، اما پرداخت اقساط 11 ساله برای قشر فقیر دهقانان که حدود 30 درصد جمعیت روستا را تشکیل می دادند، کمرشکن می نمود به طوری که قادر به باز پرداخت اقساط وام ها نبودند. بدین ترتیب بسیاری از آنان مجبور شدند زمین های خود را با قیمت های ارزان به ارباب های سابق و یا دهقانان ثروتمند واگذار و خود ناگزیر در پی کسب معاش راهی شهرها گردند.

خوش نشینان نیز که نزدیک به 40 درصد نیروی انسانی روستا را تشکیل می دادند، هرگز در چهارچوب اجرای برنامه اصلاحات ارضی، زمینی دریافت نکردند، بنابراین سرخورده و ناراضی از نتایج اصلاحات دولتی، ناگزیر درحاشیه شهرها مسکن گزیدند و درحالی که از حداقل خدمات شهری بی بهره بودند، حلبی آبادها را بنا نهادند. بدین ترتیب مدام بر خیل حاشیه نشینان شهرهای بزرگ که در نهایت فقر و محرومیت بسر می بردند و رژیم شاه را مسبب وضعیت فلاکت بار خود می دانستند، افزوده می گردید.

در همین دوره و در پی فرآیند کاربست مدل نوسازی و اصلاحات بورژوازی از سوی رژیم شاه، دانشگاهها نیز در حالی توسعه یافتند که از سویی سطح آموزش آکادمیک و فنی در آنها نازل و برخوردار از مدیریت عقب مانده ای بودند که قادر به پاسخگویی به آمال و افق های به تازگی گشوده شده در برابر خیل جوانان نبود و از سوی دیگر به دلیل حضور پلیسی رژیم در محیط های آموزشی و دانشگاهی هر نوع اعتراضی به شدت سرکوب می گردید. متأثر از چنین فضایی دانشجو از لحظه

ورود به دانشگاه ناراضی و معترض بود. بدینسان سرکوب خشن، سلب آزادی بیان، سانسور شدید و ممنوعیت هر نوع فعالیت سیاسی در دانشگاه و خارج آن، روشنفکران ناراضی را به عکس العمل های خشن در مقابل رژیم سوق می داد. گرچه زنان آزادی های اجتماعی حداقلی را به دست آورده بودند، اما تأثیر مستقیم اصلاحات بر زندگی زنان بسیار محافظه کارانه و کم رنگ می نمود، رژیم شاه در این زمینه فاقد جسارت لازم برای تسری دامنه اصلاحات عمیق به حیطه نفوذ مذهب و قوانین منبعث از شریعت اسلام بود. بدین طریق شاه نتوانست در میان توده زنان ایرانی نیز از طریق اجرای اصلاحات مدنی، پایگاه محکمی به دست بیاورد.

در همین دوران درآمد نفت چهار برابر شد. این درآمد هنگفت به آهنگ رشد مناسبات سرمایه داری در ایران سرعت بخشید اما در ضمن به گسترش یک بوروکراسی بی در و پیکر نیز میدان داد که با عملکرد خود، روزمره به نارضایتی های عمومی دامن می زد. هم چنین پا به پای افزایش درآمدهای سرشار نفتی، در حالی که انتظارات اقتصادی و اجتماعی مردم نیز فزونی می یافت، فاصله فقر و ثروت مدام عمیق ترمی گردید.

درآمدهای نفتی به دولت امکان داد که کنترل بخش های کلیدی اقتصاد کشور را به دست بگیرد و خود به بزرگترین کارفرما تبدیل شود، در همین دوره فساد مالی نیز در دستگاه بوروکراسی دولتی نهادینه گردید. فساد دربار شاه گسترش یافت، سرمایه داران متعلق به زنجیره هزار فامیل که اطرافیان شاه و دربار را شامل می شدند، تمام فرصت های مربوط به رقابت آزاد برای کسب قراردادهای بازرگانی و پیمانکاری های تجاری و اقتصادی را از چنگ سایر رقبای هم طبقه ای خود می ربودند. بدین ترتیب یک قشر سرمایه دار ناراضی هم سر برآورد. در نتیجه اصلاحات، هم چنین یک قشر مرفه متوسط، امتیازاتی به دست آورد و یک طبقه متوسط گسترده که در حسرت کسب چنین امتیازاتی می سوخت و ناکامی خود را ناشی از تبعیضات رژیم می دانست، ظهور یافت. اصلاحات ارضی در سال های نخست به افزایش تولید کشاورزی منجر نگردید در نتیجه مایحتاج روزانه زندگی مردم مرتب گران تر و بحران اقتصادی مزمنی به صورت گرانی، دامنگیر مردم ایران شده بود.

بدین ترتیب می بینیم که اصلاحات شاه نه تنها به تضادها و ناهمگونی های اجتماعی پایان نداد، بلکه به آن درمقیاس گسترده و عظیم در سطوح دیگر نیز دامن زد. جامعه ایران در همان دهه 40 خورشیدی آستان انقلابی بود که می توانست بقایای مناسبات کهنه فئودالی را در همه سطوح اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دگرگون سازد. اصلاحات شاه آن انقلاب را برای مدتی نه چندان طولانی از دستور جامعه ایران خارج ساخت اما همزمان زمینه های بروز یک شرایط انقلابی دیگر را در بطن خود پروراند.

به لحاظ شرایط خارجی هم سرمایه داری امپریالیستی به رهبری ایالات متحده آمریکا در اوج قدرت صنعتی و رونق اقتصادی بسر می برد و به گسترش بازارهای سرمایه نیاز حیاتی داشت. رقابت بین اتحاد شوروی و آمریکا محور سیاست بین المللی را به خود اختصاص می داد و بر سر تصاحب مناطق نفوذ یکدیگر، جنگها و کشمکش های فراوانی در گوشه و کنار جهان در جریان بود. آمریکا برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی به مناطق تحت نفوذ خود، به دولت های با

ثبات در این مناطق احتیاج داشت. در اواخر دهه 70 میلادی، کشور افغانستان پس از کودتایی که در آن روی داد، عملاً به منطقه نفوذ اتحاد شوروی تبدیل گردید. نگرانی در مورد ایران برای آمریکا بسیار جدی تر بود.

درچنین شرایطی توده های مردم در ایران، با امید به کسب آزادی و برخورداری از یک زندگی بهتر و انسانی علیه رژیم شاه شوریدند و امواج انقلاب به تدریج و در طول یک سال سرتاسر ایران را فرا گرفت. در طول ماه های پانز سال 1357 ناتوانی رژیم شاه در کنترل امواج انقلاب برای دولت آمریکا عیان گردیده بود. پس از بررسی های فراوان و مطالعه گزارش های روزمره سفرای آمریکا و انگلستان ( سولیوان و پارسونز ) در تهران، که اوضاع را از نزدیک زیر نظر داشتند، دولت آمریکا به این نتیجه رسید که پشتیبانی از شاه دیگر سودی در بر نخواهد داشت و ممکن است اوضاع را به نقطه غیرقابل برگشتی سوق دهد و چون افغانستان، ایران هم به دامن اتحاد شوروی فرو غلند.

در این دوره دولت آمریکا به توانایی ملی گرایان لیبرال که در اپوزیسیون رژیم شاه جای داشتند، برای کنترل اوضاع اعتمادی نداشت. آمریکا و متحدین غربی اش به یک سنگربندی جدید در مقابل خطر خارج شدن ایران از حوزه کمر بند امنیتی که پیش از این به دور اتحاد شوروی ایجاد کرده بودند، نیاز داشتند. دولت آمریکا از مدت ها قبل در موجودیت مادی و آراء و اندیشه های جریان اسلامی اپوزیسیون شاه، ظرفیت ها و قابلیت های مناسبی برای تبدیل به دژ ضد کمونیستی مشاهده می نمود، لذا مشاوران آمریکایی شاه و دربار همواره وی را به اتخاذ روش های منعطف و ملایم در قبال رهبران جریان مزبور ترغیب می کردند و شاه هم به توصیه آنان عمل می نمود.

درچنین شرایطی، درحالی که آثار علی شریعتی در هزاران نسخه چاپ و در دسترس همگان قرار می گرفت و نیز مرکز فرهنگی حسینیه ارشاد در تهران با امکانات فراوان و چاپخانه مجهز عملاً در اختیار وی و همفکرانش قرار داشت و هم چنین نشریه مکتب اسلام در قم، آزادانه چاپ و منتشر می شد، فعالین چپ فقط به دلیل به همراه داشتن یک جزوه مارکسیستی، می بایست رنج حبس های طویل المدت را تحمل می کردند.

درطول جنگ سرد همچون زمان حاضر، دولت آمریکا به عنوان سیاستی مشخص، می کوشید نه فقط دولت های متحد خود را از خطر سقوط حفظ کند، بلکه در همان حال همواره تلاش می ورزید نیم نگاهی هم به اپوزیسیون رژیم های مزبور داشته باشد و متحدین بالقوه و احتمالی آتی خود را در میان آنها جستجو نماید. مدارک و شواهد بسیاری وجود دارد که نشان دهنده تماس های آمریکا از طریق کانال های جانبی با افرادی است که بعدها هر کدام پست های مهم حکومت نواخته اسلامی را اشغال نمودند. به طور نمونه بعد از ورود خمینی به پاریس با وی نیز رسماً تماس گرفتند و قول و قرارهایی نیز منعقد شد. جالب آنکه دولت آمریکا بعد از سقوط دولت ظاهر شاه در افغانستان، چنین سیاستی را تعقیب و روی مخالفان اسلامی رژیم کابل حساب باز نموده بود. سیل پول و سلاح های آمریکایی از طریق پاکستان، حرکت اسلامی در افغانستان را تقویت و سرانجام آن را به قدرت رساند.

در مورد مسئله ایران هم به این نتیجه رسیده بودند که رژیم اسلامی دارای ظرفیت های چشمگیری در راستای سنگربندی در مقابل نفوذ اتحاد شوروی می باشد. در دوره انقلاب 57 در نظر آمریکا و دولت های سرمایه داری غرب، منافع اقتصادی به نسبت کنترل اوضاع سیاسی و مهار امواج انقلاب که نتایج آن غیرقابل پیش بینی می نمود، از درجه دوم اهمیت برخوردار

بود. (گرچه مدارکی در دست است که نشان می دهد خمینی قبل از قبضه قدرت در ایران، درباره ادامه بی خلل جریان نفت به سوی غرب، تضمین های فراوان و قانع کننده ای به طرف های غربی داده بود).

در چنین اوضاع و احوالی، آمریکا در کنفرانس گوادلوپ با متحدین اروپایی خود راجع به رژیم شاه و آینده ایران به رایزنی پرداخت (کارتر، اشمیت، کالاهان، ژیسکار دستن). آنان از سویی متفق القول به این نتیجه رسیدند که بیش از این لزومی برای ادامه حمایت از شاه و دربار وجود ندارد و از سوی دیگر تصمیم گرفتند که ملزومات مهار انقلاب را در اختیار جریان اسلامی قرار دهند.

در حقیقت کنفرانس گوادلوپ سرنوشت رژیم شاه را تعیین و تلاش های کشورهای غربی را برای جایگزین ساختن خمینی به جای شاه هماهنگ نمود. بعد از اتخاذ تصمیمات فوق ارتش اعلام بیطرفی نمود و ماشین های تبلیغاتی غرب به نفع جریان اسلامی به کار افتادند. آنها در آن هنگام به خوبی می دانستند که دولت شاهپور بختیار توانائی کنترل انقلاب و دفاع از منافع غرب در مقابل خطر نفوذ اتحاد شوروی را دارا نیست. دولت بختیار برای آنها تنها فرصتی بود تا از رهگذر آن مجال بیابند با جریان اسلامی به توافق برسند.

آنها نگران بودند که دخالت بی موقع ارتش اوضاع را از کنترل خارج و ایران را به یک بی ثباتی دراز مدت دچار سازد، از نظر آنها چنین وضعیتی به منزله مقدمات فروغلتیدن ایران به دامن اتحاد شوروی محسوب می گردید. به همین دلیل، این ادعا که مطابق با آن هدف سفر ژنرال هایزر به تهران را جلب حمایت ارتش از دولت بختیار معرفی می کند، قرین واقعیت نیست. درحقیقت هایزر را به عنوان یک ژنرال با سابقه که نفوذ زیادی بر فرماندهان بالای ارتش شاه داشت و در همان حال سیاستمدار کارآمدی نیز بود با هدف منع ارتش از هر گونه اقدام کودتا گرانه و آماده سازی مسیر به قدرت رسیدن خمینی، راهی ایران نمودند. سران ارتش به شاه وفادار بودند و او بود که بختیار را منصوب کرده بود. بنابراین ارتش با بختیار مشکلی نداشت و فرمان پشتیبانی از بختیار را از شاه دریافت کرده بود. لیکن آمریکائی ها از این که بختیار خواهد رفت اطمینان خاطر داشتند، پس مسئله اساسی این بود که ارتش می بایستی راه را برای به قدرت رسیدن اسلامی ها هموار سازد تا آنها نیز بتوانند با به دست گرفتن قدرت سیاسی، امواج سرکش انقلاب را به کنترل در آورند.

این البته بخشی از استراتژی بود، بخش دیگر آن، قبولاندن خمینی به عنوان آلترناتیو وضع موجود سلطنتی به افکار عمومی مردم ایران بود. خمینی که ابتدا قرار بود بعد از تبعید از عراق در کویت و یا در سوریه مستقر شود، به توصیه مشاورانش تغییر مسیر داد و روانه پاریس گردید. پس از استقرار خمینی در نوفل لوشاتو، تمام دستگاه های تبلیغی غرب به ویژه سرویس های فارسی زبان آنها بر روی او متمرکز گردیدند. درحالی که ما چپ ها در داخل کشور با حداقل امکانات، نسخه های پلی کیپی شده اعلامیه های خود را در مقیاس محدودی توزیع می کردیم، هر شب بخش فارسی رادیو بی. بی. سی فرمان های خمینی را در سرتاسر ایران جار می زد و خبر مشاهده عکس امام در ماه! را به خورد مردم می داد.

به نظر من انقلاب ایران در سیر پیشروی خود پیروزی های نسبی مهمی هم حاصل نمود. از جمله می توان به تشکیل شوراهای مردمی در شهرها، شوراها، کارگری در مراکز تولیدی و برپایی یک دموکراسی واقعی از پائین در زمینه آزادی

بیان و غیره اشاره کرد. به علاوه تن دادن به دولت بختیار، انحلال ساواک و خروج شاه از ایران را باید به حساب دستاوردهای انقلاب گذاشت.

از منظری دیگر، در دی ماه 57 که خطر یک بدیل اسلامی برای انقلاب، واقعی و جدی به نظر می رسید، انقلاب به یک سازش با حکومت بختیار نیاز داشت. اما سوال این است که چه نیرویی می توانست این سازش را به انجام رساند؟ در واقع درایت لازم برای پیشبرد این امر خطیر، نه در جناح چپ غیر مذهبی وجود داشت و نه چنین نیروی واقعی و با نفوذی که در آن هنگام بتواند پرچمدار این سازش ضروری باشد، موجود بود. با این وصف قیام 22 بهمن و برخوردهای مسلحانه آن روزها، در این ماجرا به مثابه یک ضد جریان عمل نمود و در حالی اتفاق افتاد که خمینی مرتب مردم را از وقوع آن بر حذر می داشت و نعره های پیروان وی گوش همگان را کر می کرد که گویا: "آقا هنوز فرمان جهاد نداده است". اما گوش مردم که به غریزه، خطر مصادره انقلاب را دریافته بودند، به این حرف ها بدهکار نبود و بدینسان در آن روزها حمله به بنیادهای قدرت، که هواداران خمینی می خواستند آنها را دست نخورده تحویل بگیرند، آغاز گردید. این رویداد که نقطه اوج انقلاب 57 بود، امر سرکوب انقلاب را در سال های بعد دشوارتر نمود، مردم مسلح شده بودند و کار سرکوب انقلاب به درازا کشید. لیکن سرانجام وظیفه سرکوب انقلاب را که رژیم شاه نتوانسته بود به انجام برساند، رژیم اسلامی در سال های نخست دهه 60 به پایان خود رساند.

آرش: انقلاب اسلامی بر محور کدام طبقات اجتماعی به پیروزی رسید و نقش خمینی تا چه حد تعیین کننده و آیا انقلاب "غیراسلامی" ممکن بود؟

ابراهیم علیزاده : خصلت نمایی کردن انقلاب 1357 به عنوان یک "انقلاب اسلامی" ، بی شک ستمی است بر میلیون ها ایرانی که برای آزادی و برخورداری از یک زندگی بهتر علیه رژیم شاه شوریده بودند.

اکنون اجازه بدهید من بپرسم که آیا کمر رژیم شاه را اعتصابات کارگران، کارمندان، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان شکست یا سینه زنی های عاشورا و عربده کشی های حزب اللهی ها با سردادن شعار الله اکبر شبانه بر بام خانه ها؛ رژیم شاه در بازار تهران شکست خورد یا در صنایع نفت جنوب؛ جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک سنگر پرتحرک مبارزه علیه رژیم شاه در سال های دهه 50 و در آستانه انقلاب 57 یک جنبش حزب اللهی بود و یا یک جنبش سکولار و پیشرو که حرف آخر آن را دانشجویان چپ و کمونیست می زدند؛ آیا جریانات مذهبی اپوزیسیون در دانشگاه کاملاً منزوی و حاشیه ای نبودند؛ آیا قابل تصور است که زنان ایران در مقیاس میلیونی به خیابان ها آمده باشند به قصد این که قوانین اسلامی را بر زندگی خود جاری سازند؛ آیا مردم کردستان و ترکمن صحرا برای انقلاب اسلامی قیام کرده بودند یا حقوق انسانی اولیه خود را طلب می کردند؛ و بالاخره این که، حتی هنگامی که شعار حکومت اسلامی، به شعار بخش وسیعی از مردم تبدیل شد، آیا کمتر کسی از مردم می دانست که در پس این شعار چه فجایعی نهفته است؟ باید این حقیقت را بدانیم که حکومت اسلامی محصول شکست آرزوهای است که مردم را به خیابان ها کشانده بود.



از جهتی دیگر بایستی توجه داشت که حرکت اسلامی هم گرایش بود در این خیزش همگانی، گرایشی که برخلاف گرایش های دیگر، رهبری داشت، نهادهای خود را داشت، پایه های فکری و نظری خود را داشت، گرایشی که در طی سالیان طولانی همچون دولتی در دولت، در جامعه ایران به حیات خود ادامه داده بود.

اگر نگاهی به تاریخ یک صد ساله اخیر ایران از انقلاب مشروطیت به این سو بیافکنیم، خواهیم دید که در یک قرن گذشته، جامعه ایران سه تحول برجسته و پراهمیت سیاسی را به خود دیده است. هربار جامعه ایران از یک مرحله بحرانی گذار و در هر سه بار، پرونده قدرت سیاسی باز شده و حاکمیت موجود زیر سوال رفته است. هربار امکان تغییر در قدرت سیاسی با اتکا به نیروی مردم فراهم آمده و لیکن هربار مبارزات مردم برای کسب آزادی و زندگی بهتر با شکست مواجه شده است. از اینرو مطالعه گرایش های اجتماعی و آرایش نیروهای سیاسی در هر کدام از این سه دوره، به ما در فهم عمیق تر جایگاه واقعی این شکست کمک می رساند.

در طول تاریخ صدساله اخیر، به ویژه در سرفصل سه دوره بحرانی و پرتلاطم انقلاب مشروطیت (1285-1299)، دوره پس از سقوط دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه و جنگ جهانی دوم (1320-1332) و سرانجام دوره انقلاب ضد سلطنتی (1357-1361) سه گرایش اجتماعی و سیاسی به همراه احزاب و گروه های متناظر آنها، کم و بیش به تفکیک قابل مشاهده است:

نخستین گرایش که به شدت تشنه کسب قدرت بوده و هست، جریان سیاسی - مذهبی شیعه می باشد. این گرایش همواره به صورت دولتی سایه، در تاریخ صد ساله اخیر جامعه ایران حضور داشته است. بسیاری از امور روزمره مردم از طریق همین دولت سایه حل و فصل می شدند. از امور مربوط به کار قضاوت و دادرسی گرفته تا ازدواج و طلاق در حوزه اختیارات این جریان قرار داشته اند. به طور خاص عواید حاصل از موقوفات، املاک و زمین های زراعی وسیعی که تحت کنترل جریان مزبور قرار داشت به انضمام شبکه جمع آوری وجوهات هنگفت مذهبی از پایین به بالا و صرف آن از بالا به پایین، امکان ایجاد شبکه تشکیلاتی گسترده و ثروتمندی را تحت کنترل مطلق مراجع تقلید شیعه، فراهم می ساخت. به علاوه این جریان رهبران شناخته شده و سازمان های خاص خود را دارا بود. خاصه آن که شریعت اسلامی و تفسیرهایی که این یا آن مرجع تقلید از شریعت داشت، به مثابه پلتفرم سیاسی - اجتماعی منسجم و آماده اجرا، در دسترس آنان بود. رابطه این جریان با قدرت حاکم همواره رابطه دو وجهی عشق و نفرت بوده است. بخش عمده این جریان در انقلاب مشروطیت، ابتدا به ناگزیر با انقلاب همراهی نمود، لیکن بعد از مدت کوتاهی که خود را با آرمان های آزادی خواهانه انقلاب مشروطیت بیگانه یافت، نخست مشروعیت خواه شد و سپس به کل انقلاب مشروطیت و آرمان های آن پشت کرد.

در دوره جنگ جهانی دوم و در عصر مصدق، باز هم شاهد حضور سیاسی این گرایش در صحنه کشمکش های اجتماعی و سیاسی ایران هستیم. این جریان گرچه در این دوره در حاشیه بود، اما به سهم خود به موج دموکراسی خواهی در ایران ضربه زد. همین جریان بود که در دوره انقلاب 57 (دوره سوم) با امواج این انقلاب تحرک پیدا کرد و سرانجام با غلبه بر گرایش های دیگر و کنترل و سرکوب انقلاب، به قدرت رسید.

گرایش دوم، جریان ناسیونالیست - لیبرال غرب گراست. پیدایش و رشد این جریان به شکل گیری تدریجی مناسبات سرمایه داری در ایران، به سال های نخست قرن بیستم بر می گردد. رهبران و تئوریسین های این جریان، روشنفکران تحصیل کرده ای بودند که فرهنگ مدرن زمانه خود را از اروپا به ایران منتقل نمودند. حضور اجتماعی این جریان را می توان در انقلاب مشروطیت دید. این گرایش در واپسین سال های دوره دوم (1320-1332) در هیأت دولت مصدق، پرچم دار ملی کردن نفت و استقلال سیاسی ایران بود. این جریان در دوره انقلاب 57 در مقابل گرایش مذهبی سر تسلیم فرود آورد. ناتوانی جریان ناسیونالیست - لیبرال در ایفای نقش سیاسی موثر در انقلاب 57 را اساساً بایستی در موقعیت طبقاتی آن جستجو کرد. اصلاحات شاه پایه اجتماعی رشد این جریان را تضعیف و آن را خلع سلاح نموده بود. آنان در تمام طول دوره حکومت شاه، نقشی بیش از یک منتقد بی آزار "اعلیحضرت" را ایفا نکردند. بخشی از این جریان که در اپوزیسیون شاه قرار داشت، قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده بود، لذا توان عوام فریبی آن هم در مقایسه با جریان اسلامی، محدود بود.

در دوره انقلاب 57، متحدین غربی بالقوه جریان ناسیونالیست - لیبرال طرفدار غرب در اپوزیسیون، به توانایی این جریان در کنترل امواج انقلاب اعتماد نداشتند، به همین دلیل جریان مزبور در کسب حمایت از غرب در رقابت با جریان اسلامی سکوی دوم را احراز نمود. در این دوره، این جریان شناسی برای کسب قدرت در متن شرایط انقلابی نداشت و تنها در صورتی می توانست به قدرت برسد که دستی از بیرون آن را به جلو براند. این قاعده اکنون هم جاری است و به همین دلیل در عصر حاضر نیز بقایای این جریان امید خود را برای کسب قدرت، به دخالت نظامی آمریکا در ایران گره زده است.

گرایش سوم جریان چپ و سوسیالیست است. پیشینه تاریخی این جریان در ایران به دوره ای بر می گردد که کارگران آذربایجان و استان های شمالی ایران، در جستجوی کار در تأسیسات نفت باکو راهی آن دیار گردیدند. آنان در آنجا با اندیشه های طبقاتی و انقلابی سوسیال دمکراتیک آشنا شدند. انقلاب 1905 روسیه، نقش برجسته ای در شکل یابی نطفه های اولیه آگاهی طبقاتی در میان کارگران مهاجر در تأسیسات نفت باکو داشت.

این گرایش که در دوره انقلاب مشروطیت، متحد ثابت قدم جریان لیبرال و ملی گرا بود، با تشکیل حزب "اجتماعیون عامیون" و سپس تأسیس نخستین حزب کمونیست ایران به سال 1299 خورشیدی، پا به عرصه مبارزات سیاسی نهاد و در سال های بعد علی رغم افت و خیزهایی که از سر گذارند، به یکی از جریانات مهم و دخیل در صحنه مبارزات سیاسی ایران تبدیل گشت.

این جریان که برای چند دهه فضای فکری، سیاسی و فرهنگی روشنفکری جامعه ایران را تحت نفوذ خود داشت، به رغم آن که از بابت وابستگی حزب توده به سیاست خارجی اتحاد شوروی شدیداً لطمه می خورد، اما حضور خود را در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران هم چنان حفظ نمود. در دوره انقلاب 57 این جریان به دلیل تشنگی فکری، سیاسی و سازمانی، علی رغم زمینه های اجتماعی مساعدی که وجود داشت، نتوانست توازن قوای مناسبی را به نفع خود تثبیت کند و به دنبال آن به وسیله ارتجاع حاکم سرکوب گردید. شکست این جریان نتیجه ضعف پایه اجتماعی آن نبود، زیرا طبقه کارگر در انقلاب 57 با اعتصابات و حضور گسترده خود، کمر رژیم شاه را شکسته بود. شکست گرایش چپ قبل از هر چیز نتیجه سرکوب های وحشیانه سال های نخست پس از انقلاب بود.

به این ترتیب مشاهده می کنیم که جامعه ایران در طول صد سال اخیر، صحنه کشمکش این سه جریان با یکدیگر از سویی و با قدرت حاکم به منظور کسب قدرت سیاسی در متن بحران های سیاسی و اجتماعی از دیگر سو بوده است. در آخرین دور نبرد در انقلاب 57 با توجه به شرایط و عواملی که به آن اشاره شد، جریان اسلامی توانست قدرت را قبضه کند.

معدالک برقراری حکومت اسلامی سرنوشت محتوم این انقلاب نبود. اگر آهنگ گسترش انقلاب قدری آهسته تر صورت می پذیرفت و جمهوری اسلامی نمی توانست با آن حدت و شدت به سرکوب انقلاب بپردازد (همان طوری که در کردستان به دلیل حضور قدرتمند نیروی انقلابی متکی بر توده های کارگران و زحمتکشان، قادر نگردید)، سرنوشت جامعه ایران می توانست در مسیر دیگری رقم بخورد. جامعه ایران به لحاظ سطح رشد مناسبات تولیدی و تکامل شرایط اجتماعی، این امکان را داشت که به یک حکومت اسلامی تن در ندهد و در مسیری دیگر گام بر دارد.

واقعیت این است که رژیم اسلامی با درجه رشد سیاسی و فرهنگی جامعه ایران بیگانه است. این رژیم در توازن قوای جهانی دوران جنگ سرد، در شرایطی که سازمان های توده ای کارگری وجود نداشتند و گرایش چپ به دلایل قابل اجتناب، نتوانسته بود خود را متشکل و صفوف خویش را منسجم نماید، به جامعه ایران تحمیل شد. در این دوره حتی اگر به هر دلیل در ایران، قدرت کارگری هم مستقر نمی شد، کمونیست ها می توانستند از جایگاه و موقعیت بهتر و قدرتمندتری در توازن قوا و نیروهای سیاسی برخوردار گردند تا سرکوب آنان به سادگی میسر نگردد. به عنوان شاهد مثال، تجربه کومله در کردستان در این زمینه ارزشمند است، زیرا کومله توانست چنین توازن قوایی را به نفع جریان کمونیستی ایجاد نماید.

با این وصف، آنچه که امروز در مورد جدال گرایش های سه گانه فوق الذکر بر سر کسب قدرت سیاسی در ایران می توان گفت، این واقعیت است که با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، عمر جریان اسلامی تحت هر نام و نشانی به عنوان یک گرایش از اپوزیسیون، مدعی قدرت به پایان رسیده است.

به نظر من نقش خمینی در به شکست کشاندن انقلاب ایران بسیار با اهمیت است. خمینی در روزهایی که انقلاب ایران فاقد یک استراتژی روشن بود، هدف واضح و مشخصی را در برابر مردم قرار داد و قاطعانه آن را پیگیری نمود، "رفتن شاه و دیگر هیچ".

خمینی به یمن موقعیت ویژه خود به مثابه یک مرجع تقلید و فعال سیاسی شیعه و با توجه به سوابقی که در مخالفت با شاه و نفوذی که به کمک نظریه پردازی های ضد غربی قشری از روشنفکران، در جامعه ایران کسب کرده بود، در موقعیت کسی قرار گرفت که در دوره انقلاب 57 و در شرایط فقدان آلترناتیوی دیگر، توانست هدف قابل تحقق را به توده های بسیج شده نشان دهد.

مردم ایران در یک روند خود بخودی و در بستر شرایط عینی که قبلاً به آن اشاره شد، علیه رژیم شاه بسیج شده بودند، اما یک رهبری انقلابی و پیشرو برای هدایت این حرکت شکل نگرفته بود. معمولاً در چنین شرایطی مردم بسیج شده به خانه هایشان بر نمی گردند، بلکه با توسل به اولین و سهل الوصول ترین بدیل به حرکت شان ادامه می دهند و البته این خمینی بود که چنین بدیلی را مقدم بر دیگران، برای توده ها مهیا ساخت.

با سقوط شاه، هدف خمینی تحقق یافته بود، پس می بایست شعله های انقلاب خاموش می گردید. اما تحقق این هدف نیز ابزارهای ویژه خود را می خواست. خمینی با زیرکی خاص، استراتژی خود را برای خاموش کردن شعله های انقلاب گام به گام به اجرا در آورد. عوامفریبی های خمینی و پرده پوشی نیات واقعی اش از افکار عمومی جامعه، به او فرصت داد تا خود را برای سرکوب قطعی و نهایی انقلاب آماده سازد. ایجاد غلیان های کاذب به منظور تهییج افکار توده ها که نمونه برجسته آن اشغال سفارت آمریکا در تهران و ماجرای گروگانگیری 444 روزه دیپلمات های آن و سردادن شعارهای ضد آمریکایی که به قصد آماده سازی مقدمات سرکوب خونین مبارزان راستین ضد امپریالیست طراحی گردیده بود، نمایش "مستضعف پناهی" و ساده زیستی شخصی، ایجاد توهم در زمینه توزیع عادلانه ثروت در میان توده های محروم، رفتن به استقبال جنگ با عراق برای حفظ جامعه در حالت بسیج و در تب و تاب دائمی، حمله به دانشگاهها و به تعطیل کشاندن آنها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی"، نمونه هایی از عوامفریبی های خمینی را با هدف استراتژیک خاموش کردن شعله های انقلاب، نشان می دهد. بدین ترتیب خمینی به عنوان یک استراتژیست ضد انقلاب، فرصت یافت تا ضربات پیاپی خود را بر پیکر انقلاب نوپای ایران فرود آورد.

**آرش:** رویکرد روشنفکران و نیروهای سیاسی به انقلاب اسلامی چگونه بود، خطاهای آنها چه بود و چرا جمهوری اسلامی به فاصله کوتاهی پس از انقلاب، موفق به سرکوب آنها گردید؟

**ابراهیم عزیزاده:** رژیم اسلامی تنها نیروهای سیاسی و روشنفکران را سرکوب نکرد، بلکه انقلاب ایران را در صحنه های مختلف اجتماعی به شکست کشاند. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش کردستان که در به زانو در آوردن رژیم شاه نقش تعیین کننده ای ایفا کرده بودند، یکی پس از دیگری آماج حملات وحشیانه و سازمان یافته رژیم نوحاسته اسلامی قرار گرفتند. تنها در عرصه جنبش کردستان بود که مقاومت به درازا کشید و هنوز هم ادامه دارد. جامعه ایران تا سال های نخست دهه شصت، هم چنان در جوش و خروش بود و انقلاب در جنگ و گریز با ضد انقلاب اسلامی به حیات خود ادامه می داد. با این وصف رژیم اسلامی چگونه توانست انقلاب را سرکوب کند؟

به نظر من موضوع فراتر از خطاهای روشنفکران و نیروهای سیاسی می باشد. بحث بر سر تغییر توازن قوا بین انقلاب و ضد انقلاب پس از قیام بهمن 57 است.

از فردای 22 بهمن به این سو، از یک طرف جریان اسلامی صفوف خود را منسجم و فشرده ساخت، دستگاه های سرکوب دولتی را که از ناحیه قیام آسیب دیده بودند، به سرعت بازسازی نمود، تکامل داد و آماده تر و منسجم تر از رژیم شاه به جنگ انقلاب رفت، از طرف دیگر روند انقلاب در مقیاس اجتماعی سیر نزولی پیمود. حزب و یا جبهه نیرومند سوسیالیستی و با نفوذ توده ای در صحنه سیاسی ایران غایب بود، سازمان های سراسری و گسترده کارگری موجود نبودند، و طرف راست طیف نیروهای سیاسی، بورژوازی لیبرال صلاحیت تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود را برای تبدیل شدن به بدیلی در برابر جریان اسلامی از دست داده بود.

البته اشتباهات روشنفکران و نیروهای سیاسی واقعیتی انکارناپذیر است و در جای خود می تواند مورد بررسی و مذاقه بیشتر قرار گیرد. این که حزب توده و سازمان اکثریت به مجیز گوی جمهوری اسلامی بدل شدند و بدنامی ابدی را برای

خود در سینه تاریخ سیاسی ایران ثبت کردند، این که حزب رنجبران در چهره خمینی و بنی صدر، سیمای رهبران ضد امپریالیست و ملی مطلوب خود را یافته بود و از این رهگذر چوب دیرفهمی خود را می خورد، این که لیبرال های جبهه ملی به ریزه خواری سفره حاکمیت اسلامی و به قول مهدی بازرگان به " حیات خفیف خانانانه" قانع و مرگ سیاسی تدریجی خود را پذیرا بودند؛ البته که همه این ها متاسفانه پدیده های واقعی بودند و به سهم خود به انقلاب ایران ضربه زدند، اما بایستی به تاکید توجه داشت که دلایل اساسی شکست انقلاب را نبایستی در رفتار و گفتار این نیروها و روشنفکران جستجو نمود. دیدگاه های منحط آل احمد و شریعتی و مانند آنان، پیش از این کار خود را در بزک کردن چهره خمینی و جریان اسلامی وابسته به او، به نحو اکمل به انجام رسانده بودند.

کار سرکوب و عقب راندن انقلاب از این حرف ها گذشته بود. ماشین جدید سرکوب به حرکت در آمده بود و دیگر به "روشنفکران" حتی فرصت "خطا کردن" هم داده نمی شد. رژیم اسلامی نه فقط نیروها و فعالین سیاسی بلکه کل موجودیت جنبش های پیشرو اجتماعی را هدف گرفته بود. به عنوان "نعمت الهی" به استقبال جنگ با عراق رفتند تا کل فضای جامعه ایران را میلیتاریزه سازند. نه فقط "شورا پوراها" را نابود کردند، بلکه کارخانه ها تعطیل و کارگران را به میدان های جنگ گسیل داشتند. کارگران بیکار و معترض را در اصفهان و بندر انزلی و تهران و نقاط دیگر به گلوله بستند، نه فقط دفاتر گروه های سیاسی را از دانشگاهها برچیدند، بلکه دانشگاه را تعطیل و صورت مسئله جنبش دانشجویی را حذف نمودند. به کردستان و ترکمن صحرا لشکر کشی و در سایر نقاط هزاران نفر را در خیابان ها دستگیر و در سیاه چال ها شکنجه و اعدام کردند. در آن شرایط حتی اگر نیروهای سیاسی مخالف که مورد تهاجم بودند، درایت آن را می داشتند که یک عقب نشینی آگاهانه را سازمان دهند، شاید می توانستند از شمار تلفات نیروهای خود کم سازند، اما متاسفانه از تغییر واقعیتی که در شرف تکوین بود، عاجز بودند. انقلاب مسیر شکست را می پیمود و در زیر ضربات پیاپی ضد انقلاب اسلامی، آخرین نفس های خود را می کشید.

بسیاری از کسانی که نمی خواستند کابوس شکست انقلاب را باور کنند، آن روزها نومیدانه و اراده گرایانه سر به دیوار می زدند و امروز به همراه سرزنش گذشته خود، خطاهای خود را غیر منصفانه به کل جامعه تعمیم می دهند و بذر نومیدی نسبت به انقلاب آتی را در اذهان می کارند.

رویدادهایی با آن ابعاد عظیم را نمی توان به خطاهای حاشیه ای این و یا آن تقلیل داد. اجازه بدهید به رغم توضیحات فوق، پاسخ این سوال را که چرا توانستند انقلاب را شکست دهند؟ این چنین خلاصه کنم: زیرا توان مادی و سازمانی واقعی برای به شکست کشاندن انقلاب را کسب کرده بودند و با بی رحمی غیرقابل تصویری، آن را به کار گرفتند.

آرش: رژیم جمهوری اسلامی که غرق در نارضایتی توده ای و بحران های داخلی و خارجی است، چگونه بر سر پا مانده و حکومت خود را تا به امروز ادامه داده است؟

ابراهیم علیزاده: یک مرحله بندی از 30 سال حکومت اسلامی در ایران، می تواند به ما در رسیدن به یک تبیین واقع بینانه از علل بقای رژیم، علی رغم فشارها و بحران هایی که به آن اشاره کردید، کمک کند. رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات 30 ساله خود 4 دوره کم و بیش متفاوت را از سر گذرانده است:

دوره سرکوب انقلاب از قیام بهمن - با قدری اغماض - تا خاتمه جنگ ایران و عراق؛ دوره بازسازی خرابی های جنگ و دولت 8 ساله رفسنجانی؛ دوره اصلاحات حکومتی و دولت 8 ساله خاتمی و در پایان، دوره شبه کودتای سپاه پاسداران و دولت احمدی نژاد.

سرکوب انقلاب در سال های نخست ابتدا با روش های غیرمتعارف و سپس با شیوه های معمول که در سرکوب همه انقلاب ها مرسوم است، انجام گرفت. گرچه این پروسه کمتر از 8 سال به طول انجامید، اما سرکوبی ها در ابعاد وسیع، متعلق به همه این دوره است. رویدادهایی چون اشغال سفارت آمریکا در تهران، جنگ ایران و عراق و تشدید خصومت های لفظی با آمریکا، هرکدام به نوعی در خدمت همین پروسه بودند. در همین دوره مردم که یک انقلاب شکست خورده را تجربه کرده بودند، بتدریج به سوی بی تفاوتی سیاسی رانده شدند.

در پایان این دوره، رفسنجانی قدرت اجرایی رژیم اسلامی را به دست گرفت و به مردم وعده داد که خرابی های جنگ را بازسازی خواهد نمود، دوران کوپن و جیره بندی به پایان می رسد و گویا ایران در مسیر سرمایه و پیشرفت، قرار خواهد گرفت. مردم هم به ناگزیر رضایت دادند و منتظر ماندند، در این دوره لاقول درمقایسه با فلاکت و نا امنی دوران جنگ، آرامش نسبی در جامعه مستقر گردیده بود.

لیکن زمان سپری شد و هیچ معجزه اقتصادی اتفاق نیفتاد. برنامه تعدیل ساختاری و رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول موثر واقع نشدند. سیاست "تولید برای صادرات و رقابت در بازارهای منطقه ای" و نیز سیاست "رفع موانع سیاسی و حقوقی برای سرمایه گذاری خارجی"، با شکست روبرو شدند.

سرمایه داران فراری که به ایران بازگشته بودند، غالباً نا امید و سرخورده، در رقابت با سرمایه داران "خودی" کاری از پیش نبردند. بعضی از مخالفان سیاسی لیبرال و متوهم، که در این دوره به ایران بازگشتند، عاری از هرگونه حمایت از سوی رفسنجانی، با دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رژیم مواجه شدند و در داخل کشور نیز "روشنفکران" مجیز گوی رژیم، علی رغم تملق گویی های فراوان و مشمزئه کننده ای که نثار رفسنجانی نمودند، هیچ محلی از اعراب نیافتند. در این ایام در حالی که به طبقه کارگر مجال تشکیلی یابی داده نمی شد، با تشدید سیاست خصوصی سازی و تعدیل نیروی کار، شمشیر داموکلس بیکاری بر بالای سرشان حفظ شد و پیشروان این طبقه تحت تعقیب قرار گرفتند. شکاف های طبقاتی عمیق تر گردید و آسیب های اجتماعی نظیر دزدی، رشوه خواری، فساد اداری، تن فروشی، اعتیاد به مواد مخدر، کودکان خیابانی، کارتن خواب ها و صدها مصیبت دیگر، جامعه را از هر سو به تباهی تهدید می کرد.

در همین دوره شورش های شهری در تهران و در گوشه و کنار کشور زنگ خطر را برای جمهوری اسلامی به صدا در آورد و برای نجات رژیم اسلامی از خطر سقوط، چاره جویی ها از هر سو آغاز و بحث پروژه اصلاحات حکومتی مطرح گردید. مردمی که دوره سرکوب انقلاب را پشت سر گذاشته و 8 سال نیز به انتظار اصلاحات اقتصادی رفسنجانی نشسته بودند - در شرایطی که بدیل دیگری را پیش روی خود نمی یافتند - ناگزیر به اصلاحات حکومتی امید بستند.

پروژه اصلاحات در واقع راه حلی برای مهار سیاسی و کنترل جنبش های پیشرو اجتماعی بود. آنان می خواستند این جنبش ها را در موقعیتی قرار دهند که خواست ها و مطالبات خود را در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی و اصلاح رژیم تعقیب

نمایند. لذا با این سیاست به سراغ جنبش زنان، جنبش جوانان، جنبش کارگری و جنبش کردستان رفتند و برای کسب نفوذ در صفوف آنها، نقشه ها و برنامه های معینی را طرح ریزی کردند.

ما تحرک سیاسی و سازمانی جریان اصلاح طلبی را در همه جنبش های پیشرو اجتماعی آن دوره شاهد بودیم. در مورد جنبش کارگری، اصلاح طلبان حکومتی در قالب حزب مشارکت، با طرح تشکیل انجمن های صنفی و سندیکاهای زیر نفوذ خود، به عنوان آلترناتیو شوراهای اسلامی که در کنترل جناح افراطی بودند، به سراغ این جنبش رفتند و کوشیدند تا این نوع تشکل ها را با مقاله نامه های بین المللی در مورد حقوق کار منطبق سازند. آنان به این ترتیب می خواستند که هم جنبش کارگری را کنترل کنند و هم یکی از موانع ادغام بازار کار ایران در بازار جهانی را بر طرف سازند. در عرصه جنبش دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت محصول تلاش اصلاح طلبان برای مهار رادیکالیسم جنبش و جلوگیری از گسترش نفوذ نیروهای چپ و سوسیالیست در آن بود.

در کردستان نیز اصلاح طلبان کوشیدند با "جبهه سازی"، "فراکسیون سازی" و سازماندهی "کردهای مقیم مرکز" و نظایر آن، مطالبات جنبش انقلابی مردم کردستان را از محتوای دمکراتیک، رهایی بخش و رادیکال خود تهی سازند و با انجام پاره ای اصلاحات گام به گام اداری، ضمن اعطای پاره ای امتیازات ناچیز در حوزه فرهنگ ملی، این جنبش را فرو بنشانند. خاتمی و جبهه دوم خرداد 8 سال فرصت داشتند تا نقشه های خود را عملی سازند، اما شاهد بودیم که آنان شکست خوردند، اما شکست پروژه اصلاحات حکومتی نه به دلیل مقاومت و سرسختی جناح رقیب در درون حکومت، بلکه به خاطر احساس خطری بود که خود اصلاح طلبان از بابت برپایی و عروج خیزش های مردمی و رادیکالیسم جنبش های اجتماعی در ایران، دچار شده بودند.

در این دوره، مبارزات کارگران برای احقاق مطالبات خود گسترش یافته بود. کارگران بارها پا را از محیط کارخانه و مراکز تولیدی فراتر نهاده و اعتراضات خود را به خیابان ها کشانده بودند و از این طریق توجه افکار عمومی را نسبت به مطالبات و مبارزه عادلانه خود جلب می کردند. جنبش دانشجویی می رفت تا جایگاه تاریخی خود را که همواره گهواره حرکت چپ در ایران بوده است، باز یابد. جنبش انقلابی کردستان به رغم پروژه های بدیل سازی و تلاش به منظور به انزوا کشاندن جریان رادیکال در این جنبش، هم چنان برای دست یابی به خواست های عادلانه خود به مبارزه انقلابی، بی وقفه و خستگی ناپذیر خود ادامه داد.

اصلاحات طلبان حکومتی و در رأس آنان خاتمی، با وحشت ناظر این واقعیت بودند که این جنبش ها به سرعت اصلاحات مورد نظر آنان را پشت سر می گذارند و مسیر خود را به سمت رهایی واقعی می پیمایند. به همین دلیل محافظه کارانه از شعارهای اولیه خود عقب نشستند و زیر عبای آنان بود که وقایع دهشتناکی هم چون قتل های سیاسی زنجیره ای و کشتار مردم سنج در سوم اسفند 1377، به وقوع پیوست.

جمهوری اسلامی پس از شکست جبهه دوم خرداد، به سرعت صفوف به هم ریخته خود را سامان داد و از خلال شبه کودتای سپاه پاسداران، اداره کشور عملاً به دست تشکیلات نظامی- سیاسی سپاه پاسداران افتاد، تا بدینسان از این طریق

رژیم را از خطری که اصلاح طلبان نتوانستند آن را کنترل و مهار کنند، حفظ نماید. اکنون جمهوری اسلامی در موقعیتی قرار دارد که همه راه ها و مسیرها را برای حفظ بقای خود آزمایش کرده است. نکاتی را که توضیح دادم، نشان می دهد که چگونه جمهوری اسلامی طی مراحل مختلف حیات خود، توانسته است بر اریکه قدرت باقی بماند.

به لحاظ بحران در روابط خارجی هم که اشاره کردید، بایستی عرض کنم که این بحران همواره در عمل به بقای جمهوری اسلامی یاری رسانده است. در دوره نخست از منظر قدرت های بزرگ غربی، سیاست های بحران زا و افراطی جمهوری اسلامی در روابط بین الملل، در خدمت کنترل امواج انقلاب قرار داشت و البته طرف های غربی هم آن را درک می کردند و ناسزاگویی هایش را نیز به جان می خریدند. در دوره دوم گرچه شعارهای ضد غربی هم چنان به قوت خود باقی بود، لیکن آنچه که در عمل به مرحله اجرا در می آمد چیزی جز نسخه های تجویزی نهادهای مالی بین المللی وابسته به سرمایه داری غرب نبود، لذا از نظر آنها جمهوری اسلامی در مسیر درستی گام بر می داشت. سازش هایی که در این دوره با جمهوری اسلامی صورت پذیرفت و امیدهایی را که به سیاست های رفسنجانی بستند، سرانجام در فرمول "دیالوگ انتقادی" جمع بندی نمودند.

لیکن وقتی پروژه رفسنجانی به سرانجام مطلوب آنها و سرمایه داری ایران نیانجامید، به خاتمی و اصلاحات دوم خرداد دل بستند و تسهیلات لازم را برای پیشرفت طرح های وی مهیا ساختند و بدینسان در این دوره هم جمهوری اسلامی از سوی آنها عملاً تحت فشار قرار نگرفت.

رژیم جمهوری اسلامی در عین سردادن شعارهای افراطی پان اسلامیستی و تلاش برای نفوذ در حرکت های اسلامی در منطقه خاورمیانه، در عین حال در شرایط حاد و تعیین کننده، بیش از هر متحد دیگری در این منطقه به نفع پیشبرد سیاست های آمریکا عمل کرده است. چه کسی می تواند این واقعیت را انکار کند که "جبهه شمال" در افغانستان با همکاری جمهوری اسلامی به لشکر پیاده نظام آمریکا برای تصرف کابل و سقوط طالبان تبدیل شد؛ چه کسی سازمان های شیعه افراطی عراقی مقیم ایران را به کاخ سفید فرستاد و راه را برای شکل دادن به آلترناتیو آمریکا در عراق هموار نمود، جز جمهوری اسلامی؟

در مورد دوره اخیر هم که مجادلات بر سر مسائل اتمی ایران بالا گرفته است، سخن برای گفتن فراوان است، لیکن برای جلوگیری از طولانی شدن پاسخ، تنها به نقل قولی از مادالین آلبرایت، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا که چهار سال پیش در یک روزنامه پر تیراژ آمریکایی به چاپ رسید، اکتفا می کنم: "اگر می خواهید رژیم جمهوری اسلامی بیشتر دوام بیاورد به آقای بوش توصیه کنید که هر روز یک بار بگوید، سرنگونش می کنم!"

واقعیت این است که تاکنون، رژیم اسلامی از وجود بحران در روابط بین المللی، زیرکانه به عنوان وسیله ای برای بقای خود در داخل کشور، نهایت بهره برداری نموده است. همان طوری که جنگ 8 ساله ایران و عراق به زعم رژیم "نعمتی" بود که به کمک آن بحران انقلابی را در داخل کشور فرو نشاند، احساس خطر از بابت وقوع جنگ و حمله نظامی خارجی و



در نتیجه مستولی شدن فضای جنگی بر جامعه نیز عملاً یکی از مکانیزم هایی است که در خدمت به تدوام بقای رژیم به کار گرفته می شود.

آرش: نجات مردم ایران از بند این رژیم و این که یکبار دیگر مثل انقلاب 57 از چاله به چاه نیفتاند، مستلزم چیست؟  
ابراهیم عزیزاده : از چاله به چاه نیفتادن یک نگرانی واقعی است. پروسه مبارزه آگاهانه برای سرنگونی یک رژیم، در عین حال پروسه شکل دادن گام به گام به بدیل جایگزین آن نیز هست. در این تردیدی نیست که امروز در ایران هر گونه تحول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بدون به زیر کشیدن رژیم اسلامی از قدرت ممکن نیست. اما مبارزه انقلابی به منظور سرنگونی این رژیم برای ما کمونیست ها بخشی از یک استراتژی طبقاتی است.

ما کمونیست ها می خواهیم در عین حال بورژوازی را همراه با رژیم اسلامی حامی آن، به عنوان طبقه حاکم از قدرت به زیر بکشیم و طبقه کارگر در همه سطوح جامعه به قدرت دست یابد تا از این طریق تمام موانع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در مسیر تحقق یک جامعه سوسیالیستی را برطرف سازد. بنابراین فراخوان سرنگونی رژیم به منزله ورود به یک مرحله تاکتیکی، از نظر ما به درجه آمادگی طبقه کارگر برای دست زدن به چنین عملی بستگی دارد. فراخوان سرنگونی در این استراتژی تنها یک اعلام موضع رادیکال نیست، بلکه به توازن قوای سیاسی و طبقاتی در جامعه بستگی خواهد داشت. حال ببینیم مختصات این تغییر در توازن قوا چیست؟

اولاً باید دستگاه زور و سرکوب طبقه حاکم دچار ضعف و ناتوانی شده باشد، ثانیاً توده های کارگر و زحمتکش از سازماندهی و آگاهی لازم برخوردار و پیشروان سوسیالیست این طبقه توان بسیج عمومی طبقه کارگر را دارا باشند و ثالثاً همراهی نسبی سایر اقشار تحت ستم و محروم جامعه با اهداف کارگران و یا حداقل بی طرفی آنها، تأمین شده باشد.

اگر سوسیالیسم امر طبقه کارگر است، در این صورت به نیروی خود این طبقه قابل تحقق است. طبقه کارگر متشکل شده در حزب و سازمان های کارگری قادر خواهد بود یک برنامه سوسیالیستی را به اجرا در آورد. تصور این که یک حزب کمونیست با بافت غیر کارگری، در فردای به قدرت رسیدن احتمالی خود راه قدرت گیری طبقه کارگر را هموار می کند، در بهترین حالت یک خوش خیالی غیر علمی و غیر مارکسیستی است.

کارگران ایران به مثابه یک طبقه به همراه حزب و جریان سیاسی پیشتاز خود، یا قادر خواهند بود در رأس یک انقلاب اجتماعی توده ای قرار بگیرند، که در این صورت برنامه حکومت کارگری را بنا به طبیعت خود به موقع اجرا خواهند گذاشت، یا در غیر این صورت، موضوع بدین معناست که هنوز آمادگی سیاسی و سازمانی لازم را برای کسب قدرت سیاسی به دست نیاورده اند. معذالک یک ارزیابی واقع بینانه از موقعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر در ایران نشان می دهد، چنانچه جامعه ایران به مرحله انقلابی قدم بگذارد، این طبقه به سرعت نقاط ضعف خود را جبران و به طبقه پیشرو انقلاب تبدیل خواهد شد.

شایان توجه است که جمهوری اسلامی نه فقط از طریق یک انقلاب کارگری بلکه ممکن است به شیوه های دیگری هم سرنگون شود، از وقوع کودتای نظامی گرفته تا لشکرکشی خارجی (آن گونه که رژیم رضاشاه را ساقط کرد) و نیز فروپاشی اقتصادی از درون و دست به دست شدن قدرت میان جناح های مختلف بورژوازی. هیچ کدام از این احتمالات را

نمی توان به طور کلی مردود دانست. حتی ممکن است در پروسه سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، به دلایل متعدد گرایش ها و احزاب و نیروهای غیر کارگری دست بالا را پیدا کنند و جمهوری اسلامی سرنگون شود بدون آن که الزاماً بدیل کارگری جانشین آن گردد. ناگفته پیداست در هیچ کدام از این رویدادها، طبقه کارگر در استراتژی ما نظاره گر بی طرف و بی عمل نخواهد بود. بلکه درست به میزان توان سازمان یافته و آگاهی خود، خواهد کوشید که از درون این رویدادها نیرومندتر بیرون بیاید، تجربه کسب کند و امر خود را در شرایط جدید در مسیر تاریخی خویش ادامه دهد و هر جا این امکان را یافت که از طریق دستیابی به بخشی از قدرت، موقعیت خود را در پیشبرد همین پروسه تقویت نماید، در مورد چند و چون مشارکت در آن تصمیم خواهد گرفت.

در این استراتژی، تلاش برای جلب اقشار اجتماعی غیر کارگر و به کار انداختن توان مبارزاتی آنها برای بهبود شرایط زندگی و کسب حقوق پایمال شده خود، جایگاه پراهمیتی به خویش اختصاص داده است.

بی گمان این تلاش صمیمانه است، برای کسب حقوق انسانی است. مبارزه طبقه کارگر، امر رهایی همه اقشار تحت فشار در جامعه سرمایه داری را دنبال می کند. دعوت از آنها برای پیوستن به مبارزه طبقه کارگر، با هدف استفاده از نیروی آنها به عنوان نردبان قدرت نیست، بلکه منظور نشان دادن سهل ترین راه رهایی به همگان است. در همه رنج هایی که آنها متحمل می شوند، طبقه کارگر سهیم است. فقدان آزادی در جامعه، ستم بر زنان، ستم ملی، ستم مذهبی، به اسارت کشاندن نیروی خلاقه جوانان در قید و بند سنت های ارتجاعی، آسیب های اجتماعی، آوارگی و بی خانمانی، کودکان خیابانی، تن فروشی، دختران فراری، اعتیاد و همه و همه معضلاتی هستند که یک استراتژی سوسیالیستی برای آنها باید راه حل داشته باشد که البته دارد.

کار امروز ما در این مسیر، همانا این است که مردم کارگر و زحمتکش را به سمت همبستگی بر اساس منافع مشترک سوق بدهیم. کار و تلاش سازمان یافته و آگاهانه حول این منافع مشترک، همراه با فعالیت های آگاهی بخش پیشروان سوسیالیست طبقه، به آگاهی پایدارتر بر اساس منافع دراز مدت منجر می گردد.

در پایان خلاصه کنم که هیچ جنبش انقلابی - نه شورش های خودبخودی - بدون نظریه انقلابی و سازمان پیشرو و رهبری، گسترش نمی یابد و به پیروزی دست نخواهد یافت. لیکن تکامل سازمان پیشرو و انسجام رهبری، خود محصول شرایط اجتماعی و درجه ای از رشد جنبش انقلابی است. سازمان و رهبری در نقاط عطف که حرکت و جنبش نیازمند اخذ تصمیمات و ارائه راهکارهای تعیین کننده است، چنانچه به شرایط، پاسخ در خور و مناسب بدهد، می تواند پیوند گسترده با توده ها برقرار و به بخش جدایی ناپذیر از جنبش آنان تبدیل گردد.

بنابراین برای تضمین "از چاله به چاه نیفتادن" بایستی به این سوالات محوری پاسخ بدهیم:

با کدام جهان بینی، با کدام برنامه و با کدام استراتژی به سراغ کدام جنبش های اجتماعی می رویم و در مقاطع و لحظات سرنوشت ساز جنبش، چگونه عمل خواهیم کرد؟

---

## جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست !

### اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

### در مورد اجرای قانون حذف یارانه ها و ضرورت مبارزه متحدانه

بعد از چند بار به تعویق انداختن اجرای قانون حذف یارانه ها سرانجام اجرای این طرح از روز 28 آذر ماه برابر با 19 دسامبر آغاز شد. سران رژیم در حالیکه عوامفریبانه تکرار میکنند اجرای این طرح به نفع مردم است اما از ترس و وحشت اعتراضات توده ای و خیزش های شهری، اعلام اجرای این قانون را با تشدید اقدامات پلیسی و نظامی کردن فضای شهرها همراه کرده اند. گویی آرایش جنگی دولت و نیروهای مسلح بخشی از اجرای طرح حذف یارانه هاست. سیاستی را که دولت های رفینجانی و خاتمی قادر به اجرای آن نبودند، دوتای کودتای سپاه پاسداران زیر برق سرنیزه به اجرا در آورد.

با اجرای قانون حذف یارانه ها، قیمت برق، گاز، بنزین و سایر حامل های انرژی از 3 تا 12 برابر افزایش یافته است. در این میان قیمت گازوئیل بیشتر از 21 برابر شده و از 16،5 تومان به 350 تومان در هر لیتر افزایش پیدا کرده است. آرد که تا قبل از اجرای این قانون به صورت یارانه ای و با قیمت 75 ریال در اختیار نانوايي ها قرار میگرفت، قیمت جدید آن 40 برابر افزایش یافته و به 280 تا 300 تومان رسیده است. بر طبق محاسباتی که بعمل آمده فقط با حذف سوبسید آرد و نان میزان جمعیتی که در شهرها در زیر خط فقر قرار خواهند گرفت به 70 درصد خواهد رسید که وضع 45 درصد از آنها از وضع کنونی بمراتب بدتر خواهد شد. از سوی دیگر بالا رفتن قیمت برق و سوخت افزایش هزینه حمل و نقل و قیمت همه کالاهایی را که در داخل ایران تولید میشوند را بدنبال خواهند داشت. با این وصف اجرای قانون حذف یارانه ها بمعنای تحمیل شرایط دهشتناک اقتصادی به خانواده های کارگری و اقشار کم درآمد جامعه است.

جمهوری اسلامی در حالی قانون حذف یارانه ها را به اجراء درمی آورد که حداقل دستمزد تعیین شده برای کارگران سه برابر پایین تر از خط فقر قرار دارد و ورشکستگی اقتصادی و تعطیلی پی در پی کارخانه ها و مراکز تولیدی هر روزه خیل بیشتری از کارگران را به اردوی میلیونی بیکاران می راند. حقوق نازل معلمان معیشت خانواده های آنان را تامین نمی کند و با اینحال ده ها هزار تن از آنان هم اکنون در معرض خطر اخراج قرار دارند. پرداخت 40 هزار تومان سرانه ای که دولت تعیین کرده در مقابل سیر صعودی قیمت ها بهیچوجه توان جبران کسری درآمد کارگران و دیگر مزدبگیران را ندارد. تردیدی نیست که حذف سوبسید ها در این اوضاع فلاکتبار اقتصادی ظرفیت های انفجاری در جامعه و خطر طغیانهای اجتماعی برای رژیم حاکم را بالا می برد.

اما واقعیت این است که سرمایه داری بحران زده ایران و رژیم حافظ آن برای بقای خود به این تعرض ها و افسار گسیخته به سطح معیشت کارگران و اکثریت توده های مردم ایران نیاز حیاتی دارد. برای همین است که اصلاح طلبان حکومتی در مقابل اجرای این طرح مهر سکوت بر لب زده اند. رژیم جمهوری اسلامی می خواهد با قطع بخشی از دستمزد کارگران که از طریق یارانه ها پرداخت میشد، طی پنج سال آینده 100 میلیارد دلار به خزانه دولت برگرداند تا بوسیله آن موجبات رونق دوباره سرمایه داری ایران را فراهم آورد. اما بحران سرمایه داری ایران تنها با راه حل های اقتصادی چاره جویی نمی شود. جمهوری اسلامی خودش منشاء این بحران است. به عبارت دیگر تخفیف مشکلات اساسی اقتصادی سرمایه داری ایران در کوتاه مدت در گرو پاسخگویی رژیم به ملزومات سیاسی حل این بحران است. بدوا بایستی مناسبات با دولتها های غرب عادی شود و از دست تحریم و مجازات های اقتصادی رها گردد، بر بحرانهای سیاسی درونی خود و کشمکش بر سر استراتژی های متفاوت برای حل بحران فایق آید و انسجام درونی خود را تامین کند. خطر رشد و پیشروی جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی را از سر سرمایه داری ایران دور کند و سپس متنوع حقوقی و عملی بر سر راه سرمایه گذاری بین المللی خارجی و مشارکت آن با سرمایه داخلی را برطرف کندف قوانین خود را با قوانین عام تجارت و بازرگانی بین المللی جهان سرمایه داری تطبیق بدهد. اما تمام بحث بر سر اینست که آیا طبقه کارگر و توده های تحت ستم مردم ایران که بار سنگین این بحران را بر دوش می شکند این فرصت را به جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران خواهند داد تا پا بر دوش آنها این بحران را از سر بگذرانند.

کارگران، مردم مبارز و آزادیخواه ایران !

اجرای قانون حذف یارانه ها جز تشدید فقر و فلاکت اقتصادی و شرایط سخت معیشتی، جز بدبختی و خانه خرابی بیشتر و بیکاری و گرسنگی افزونتر، هیچ پیامد و نتیجه دیگری برای شما در بر ندارد. به نیرو و قدرت تحول بخش خود ایمان آورید و با مبارزه یکپارچه و متحدانه نه تنها این تعرض آشکار و افسار گسیخته رژیم را به شکست بکشانید بلکه با تحمیل بار این بحران به رژیم. پافشاری بر خواستهای افتتادی و رفاهی، برخورداری از یک زندگی مرفه و انسانی را تضمین کنید.

رژیم جمهوری اسلامی به قدرت شما باور آورده است از همین رو از مدتها پیش بسیاری از عرصه های زندگی اجتماعی را امنیتی کرده، در شهر تهران حالت ویژه امنیتی برقرار نموده و در صدها نقطه این شهر نیروهای انتظامی، سپاهی و بسیجی را مستقر کرده اند. در برخی از شهرهای بزرگ. مناطق مانند شهرهای کردستان، نیروهای نظامی، انتظامی و ماموران امنیتی لباس شخصی، در سطح معابر و میادین شهرها به شکلی گسترده حضور دارند و مانور میدهند تا آمادگی جلوگیری از فوران خشم توده های مردم را داشته باشند.

اجرای قانون حذف یارانه ها و افزایش سرسام آور نرخ تورم و گرانی، خواست افزایش دستمزدها به نسبت سطح تورم واقعی را به یکی از عاجل ترین و محوری ترین مطالبه جنبش کارگری ایران تبدیل کرده است. مبارزه برای تحقق این خواست بیش از هر زمان دیگری از مقبولیت اجتماعی برخوردار است. شبکه محافل و پیشروان کارگری لازم است با تشخیص این موقعیت و اهمیت و نقشی که مبارزه برای افزایش دستمزدها در متحد کردن مبارزه کارگران دارد در این زمینه تلاش نمایند.

اگرچه هر تک اعتراض، مبارزه و اعتصابی و پرداختن قبوض آب و برق در جهت به شکست کشاندن اجرای سیاست حذف یارانه ها جایگاه و اهمیت خود را دارد، اما نباید فراموش کرد که در هم شکستن سیاست حذف یارانه ها در گرو یک مبارزه یکپارچه، متحدانه و سراسری است. در همین رابطه تاکتیک اعتصاب عمومی کارترین و موثرترین ابزار است. تاکتیک اعتصاب عمومی می تواند نیروهای دشمن را زمین گیر کند، ظرفیت و توان نیروهای سرکوبگر رژیم را بی اثر نماید و رژیم را از ادامه تعرض به زندگی مردم باز دارد. در همین رابطه ضروری است که فعالین جنبش های اجتماعی ایده اعتصاب عمومی را در ابعاد وسیعی به میان توده های مردم ببرند.

29 آذر 1389

20 دسامبر 2010

## نقدی بر اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد اجرای قانون حذف یارانه ها و ضرورت مبارزه متحدانه

در اطلاعیه کمیته مرکزی حزب در مورد اجرای قانون یارانه ها و ضرورت مبارزه متحدانه، علیرغم اینکه اطلاعیه حاوی نکات درستی هم هست، اما در کلی ترین سطح در ارائه راه حل و چه باید کرد اشکال دارد. اطلاعیه حزب در آخر به دو نکته مشخص بعنوان راه حل مقابله با اجرای قانون حذف یارانه ها اشاره دارد، اول مبارزه برای افزایش دستمزدها بر اساس تورم واقعی، و دوم به میان آوردن تاکتیک اعتصاب عمومی تا بقول اطلاعیه " تاکتیک اعتصاب عمومی می تواند نیروهای دشمن را زمین گیر کند، ظرفیت و توان نیروهای رژیم را بی اثر نماید و رژیم را از ادامه تعرض به زندگی مردم بازدارد".

چرا کمیته مرکزی حزب ایندو راه حل را بعنوان راه تقابل با حذف یارانه ها ارائه میدهد؟ چگونه افزایش دستمزدها بر اساس تورم در شرایط کنونی امکان پذیر است؟ زمینه های اعتصاب عمومی در سطحی سراسری کدامها هستند؟ « چه باید کرد » اصلی در تقابل با حذف سوبسیدها چه میتواند باشد؟ اینها مهمترین سوالاتی هستند که پس از مطالعه اطلاعیه حزب در مورد اجرای قانون حذف یارانه ها ب اذهان متبادر میشوند. من در نقد مختصر این اطلاعیه حزب به نکاتی اشاره مینمایم:

اول، نقد متدی که اطلاعیه بر آن استوار شده است.

من می فهمم که یک اطلاعیه رسمی حزبی با یک مقاله ی تحلیلی و مستدل فرق دارد. در اطلاعیه معمولاً اعلام موضع میشود و بطور عام و کلی روی راه کارها و چه باید کردهای مقدور تاکید میشود. اما علیرغم این، اطلاعیه میتواند در همان شکل کوتاهش هم یکی دو پاراگراف را به تحلیل حذف سوبسیدها اختصاص دهد. اگر متدهای رایج را علیرغم تنوعشان، به دو دسته کمی و کیفی یا به بیان علمی تر کوانتاتیو و کوالیتاتیو تقسیم کنیم، اطلاعیه کمیته مرکزی حزب به شیوه سطحی از متد کمی یا کوانتاتیو که آمار و ارقام هم در آن میگذرد، بهره جسته است. اگر بجای این متد، اطلاعیه کمیته مرکزی حزب مقدار از متد کیفی استفاده میکرد نیاز به این نمیداشت که یک پاراگراف بزرگ از یک اطلاعیه یک و نیم صفحه ای را به گران شدن قیمت مهمترین کالاها ضروری اختصاص میداد. معمولاً این نوع تحلیلی که آمار و ارقام به شکل برجسته ای نمایان میشوند، نشانه ضعف تحلیلی رهبری حزب است. شاید ذکر ارقام جذابیت خاصی داشته باشد. اما در مقالات جدی و بویژه تحلیلی که برعکس اطلاعیه مورد بحث، به تحلیل میپردازند، ارائه آمار و ارقام برای به اثبات رساندن تحلیل انجام شده مورد استفاده قرار میگیرد. بجای این همه توسل به آمار، کافی است که در یکی دو جمله نوشته شود که «یکی از عواقب حذف سوبسیدها گرانی چند برابر مهمترین کالاها ضروری است»، ...

اطلاعیه در پاراگراف دیگری بعد از ارائه بحثی این نتیجه را میگیرد که: «اما تمام بحث بر سر اینست که آیا طبقه کارگر و توده های تحت ستم مردم ایران که بار سنگین این بحران را بر دوش می کشند این فرصت را به جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران خواهند داد تا پا بر دوش آنها این بحران را از سر بگذرانند.»

در اینکه «طبقه کارگر و توده های تحت ستم (مردم) ایران بار سنگین این بحران را بر دوش میکشند» تردیدی نیست، اما، اینکه طبقه کارگر و توده های تحت ستم این فرصت را به جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران خواهند داد تا پا بر دوش آنها این بحران را از سر بگذرانند، جای بحث دارد. مثلاً اگر طبقه کارگر بنا به شرایطی که در آن قرار دارد نتوانست کار خود را با جمهوری اسلامی یکسره کند، که دوباره به این نکته برمیگردم، آیا غلبه جمهوری اسلامی بر بحرانهای موجود برگشت ناپذیر میشود؟

نگرانی من اینست که چنین فرمول بندیهای بیشتر توهم زا و سر خوردگی همراه داشته باشند تا ارائه یک راه حل و تلاش برای آمادگی بیشتر جهت تقابل با اوضاع جدید. چرا بحث توهم زا و سر خوردگی؟ درست به این دلیل اطلاعیه از زاویه ای اخلاقی به وظایف طبقه کارگر اشاره میکند. ببینید اطلاعیه میگوید که آیا طبقه کارگر... این فرصت را ... خواهد داد تا...». بحث فرصت اگر توأم با تحلیل طبقاتی، توازن قوا و... نباشد، صرفاً بحث اخلاقی - آرزوی است. «فرصت ندادن» کار طبقه کارگر متشکل و متحد است و نه طبقه کارگر بی تشکل، پراکنده و تحت فشارهای طاقت فرسای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی.

اگر این قسمت از بحث را خلاصه کنم میتوانم بگویم که اطلاعیه کمیته مرکزی حزب حاوی تحلیلی از حذف سوبسیدها نیست. آنچه هست برشمردن عواقب عملی بعد از اجرای حذف سوبسیدها است که آنهم با آمار و ارقام چند برابر شدن قیمتها را نشان داده است.

دوم: چه باید کردی که اطلاعیه کمیته مرکزی حزب ارائه میدهد، اصولاً سه نکته است. نکته اول کلی است، که میگوید مردم به نیروی خودتان باور کنید. شما قدرت مند هستید و این قدرتمندی را میتوان در عکس العمل نیروهای رژیم نسبت به حرکات شما مشاهده کرد. من هیچ نقدی روی این نکته ندارم. اینکه مردم و کارگران به نیروی متشکل خود باور داشته باشند، خیلی خوب و مثبت است. اما نقد من روی دو پیشنهاد دیگری است که اطلاعیه کمیته مرکزی ارائه میدهد:

1- افزایش دستمزدها به تناسب تورم

2- اعتصاب عمومی سراسری

اول: افزایش دستمزدها بر اساس تورم واقعی. اطلاعیه معتقد است: «اجرای قانون حذف یارانه ها و افزایش سرسام آور نرخ تورم و گرانی، خواست افزایش دستمزدها به نسبت سطح تورم واقعی را به یکی از عاجل ترین و محوری ترین مطالبه جنبش کارگری ایران تبدیل کرده است. مبارزه برای تحقق این خواست بیش از هر زمان دیگری از مقبولیت اجتماعی برخوردار است. شبکه محافل و پیشروان کارگری لازم است با تشخیص این موقعیت و اهمیت و نقشی که مبارزه برای افزایش دستمزدها در متحد کردن مبارزه کارگران دارد در این زمینه تلاش نمایند.» (برجسته کردن متن از من است)

باز در اینکه افزایش دستمزد به نسبت تورم یکی از مطالبات جنبش کارگری باشد، تردیدی نیست که مهم است. مشکل جای دیگر است نه نفس مطالبه افزایش دستمزد به تناسب تورم. سوال در این رابطه اینست که کارگران ایران چگونه میتوانند در سطح سراسری همزمان، همصدا و هماهنگ خواستار افزایش دستمزدها باشند؟

برای اینکه طبقه کارگر ایران بتواند در سطح سراسری مطالبات و خواستههای خود را به نتیجه برساند، به تشکل سراسری احتیاج دارد. تشکلی که امروز کارگران ایران فاقد آن هستند. اطلاعیه حزب یک کلمه نیز در مورد نیاز طبقه کارگر ایران به تشکل سراسری برای برآورد کردن خواستههای خود، نمیگوید. اگر تشکل سراسری نباشد، چگونه فعالین کارگری میتوانند با علم کردن « افزایش دستمزدها در متحد کردن مبارزه کارگران تلاش نمایند؟ درست در بطن این صحبت نکردن اطلاعیه کمیته مرکزی حزب در مورد ضرورت تشکل سراسری کارگران است که باید پرسید واقعا معنی « مقبولیت اجتماعی » که آنرا در بالا برحسته تر نشان داده ام؛ چیست؟ آیا رفقای کمیته مرکزی حزب میتوانند مقطعی را نام ببرند که خواست افزایش دستمزدها بر اساس تورم از مقبولیت اجتماعی برخوردار نبوده باشد؟ که حالا اینقدر مقبولیت یافته باشد که نتیجه این مقبولیت فعلی اتحاد کارگران باشد؟

بحث من این است حذف سوبسیدها که دولت جمهوری اسلامی به اجرای آنرا شروع کرده است بر اساس اصل 44 قانون اساسی که خامنه ای هم قبلا حکم اجرای آنرا صادر کرده بود، انجام میگیرد. در این رابطه خواننده را به مقاله بعدی از مرتضی ک. جلب میکنم. در این شرایط دامن زدن به بحث متشکل شدن، موانع و چگونگی بحث سازمانیابی در سطح سراسری آن آلترناتیوی است که میتواند کمک کننده جنبش طبقه کارگر برای تقابل با شرایط موجود و خصوصی سازیها و حذف سوبسیدها باشد. اگر کارگران کماکان بی تشکل باقی بمانند، در مقابل دولت و سرمایه داران بیشتر از این که هستند ضربه پذیر تر میشوند. اگر تشکل نباشد، صحبت‌های نظیر آنچه در اطلاعیه کمیته مرکزی آمده، در بهترین حالت نظرات و انتظاراتی اخلاقی رو به کارگران است و کمترین گام مبارزاتی و عملی از آن منتج نمیشود.

دوم: در مورد اعتصاب عمومی سراسری

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب می نویسد: « اگرچه هر تک اعتراض، مبارزه و اعتصابی و پرداختن قبوض آب و برق در جهت به شکست کشاندن اجرای سیاست حذف یارانه ها جایگاه و اهمیت خود را دارد، اما نباید فراموش کرد که در هم شکستن سیاست حذف یارانه ها در گرو یک مبارزه یکپارچه، متحدانه و سراسری است. در همین رابطه تاکتیک اعتصاب عمومی کارترین و موثرترین ابزار است. تاکتیک اعتصاب عمومی می تواند نیروهای دشمن را زمین گیر کند، ظرفیت و توان نیروهای سرکوبگر رژیم را بی اثر نماید و رژیم را از ادامه تعرض به زندگی مردم باز دارد. در همین رابطه ضروری است که فعالین جنبش های اجتماعی ایده اعتصاب عمومی را در ابعاد وسیعی به میان توده های مردم ببرند.» ( برجسته کردن متن از من است) .

زمینه عینی چنین پیشنهادی از جانب رفقا چیست؟ مبارزه ای یکپارچه، متحدانه و سراسری اصولا در گرو چیست؟ اینجا نیز رفقای کمیته مرکزی یادشان رفته است تا به ضرورت و مبرمیت تشکل سراسری، اتفاقا برای موفق شدن چنین تاکتیکی اشاره داشته باشند.

بنظر من پیشنهاد اعتصاب سراسری در دو حالت میتواند امکان پذیر باشد: اول اینکه طبقه کارگر ایران از تشکل سراسری خود برخوردار باشد. تشکلی که حداقل 100 هزار عضو داشته باشد و بتواند به عنوان یک اهرم قدرت در ایران قد علم کرده باشد. تشکل سراسری که اولاً هیچ نیروی بورژوازی دیگری نتوانند آنرا ندیده بگیرند و عملاً در سمت و سو دادن مبارزات کارگران و توده های تحت ستم نقش بازی کند، چنین تشکلی لازم است در بین کارگران بخش تولیدی بویژه نفت و صنایع سنگین از نفوذ قابل توجهی برخوردار باشد و دوماً چنین تشکلی در رابطه نزدیک با سایر جنبشهای دیگر اجتماعی قرار داشته باشد و حرف و نظراتش در سطح وسیعی خواهان داشته باشد. در چنان شرایطی، البته با تحلیل و ارزیابی از شرایط مشخص مبارزاتی، میتوان به تاکتیک اعتصاب عمومی هم در کنار سایر تاکتیکهای دیگر اشاره داشت. دومین حالت قابل تصور اینست که اگر آن تشکل هم وجود نداشته باشد، اما سطح مبارزاتی کارگران تا آن اندازه باشد که به فعالین خود این امکان عملی را بدهد چنین پیشنهادی ارائه دهند.

## قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست !

بهر صورت نظر من که دلایل آنرا در بالا ذکر نمودم، اینست که پیش شرطهای عینی برای فراخوان اعتصاب عمومی در سطح سراسری هنوز متأسفانه فراهم نیست. اشتباه رفقای کمیته مرکزی برای ارائه آن پیشنهاد آن بوده که زمینه های موفقیت دو اعتصاب عمومی در کردستان توسط کومه له را به سطح سراسری تعمیم داده اند.

مختصراً بگویم که فعالین حزب لازم است تا در مباحثاتی که در بین طیف مختلف فعالین کارگری در ارزیابی از جنبش کارگری، دلایل عدم سازمانیابی و تشکل در سطح سراسری، و چگونگی متشکل شدن در شرایط اختناق و سرکوب شرکت فعالانه تر سیاسی داشته باشیم تا برای فایق شدن بر بی تشکلی و بی سازمانی کارگران در سطح سراسری به اندازه خود دخیل باشیم. تا طبقه کارگر ایران از تشکل سراسری خود برخوردار نباشد، این طبقه چگونه میتواند در مبارزه طبقاتی کنونی بر بورژوازی غلبه یابد؟



## خصوصی سازی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و اصل 44 - مرتضی ک.



لیبرال ها و اخلاف نئولیبرال شان، افسانه ای دارند به نام: "عدم دخالت دولت در بازار" یا همان "دولت حداقلی". در این افسانه، روایت می کنند که بازار، نوشارویی است که درمان تمام فسادها و ناکارآمدی های اقتصادی است. می گویند "دست ناپیدای بازار" قادر است رشد اقتصادی موزون را تضمین کند. معتقدند دولت باید تا حد امکان کوچک شود.

اما آنچه در عمل پیاده می کنند، چیز دیگری است. آنچه تضمین می شود، رشد سریع فقر و سقوط حداقل استاندارد های زندگی و بیکاری روز افزون فکارگران است. "آزادی اقتصادی" مورد ادعا، چیزی نبوده جز باز گذاشتن دست سرمایه داران برای غارت دسترنج کارگران. آنگاه که کارگران به حق خواهی بر می خیزند، دولت کوچولوی خجالتی گوشه نشین، ناگهان مشت محکمی می شود برای در هم شکستن همبستگی کارگران. دولت حداقلی، لشکری در پس و پشت دارد از پلیس های مرئی و نامرئی و قضات دادگستر و بوق های تبلیغاتی.

تا سالهای دهه 1970 در اکثر کشورهای سرمایه داری، بخش هایی از اقتصاد که جنبه عمومی داشت، از قبیل انرژی، حمل و نقل، پست، تلفن و ارتباطات، در اختیار دولت قرار داشت و دولت رفاه، ایده حاکم در آن کشورها بود. موج اخیر خصوصی سازی، با عنوان "جهانی شدن"، تمامی این بخش ها را مورد تهاجم قرار داده است. "جهانی شدن" بطور سیستماتیک، "بازپس گیری" کلیه امتیازاتی که طبقه کارگر و زحمتکشان، در طی صد و پنجاه سال اخیر، با مبارزات خونین خود به دست آورده اند، مانند آموزش رایگان، بهداشت ملی، بیمه های اجتماعی، بیمه بیکاری، مزایای بازنشستگی و ... را، در دستور کار خود قرار داده است.

### آغاز خصوصی سازی

خصوصی سازی (privatization) در اوایل دهه 1980 در کشورهای سرمایه داری غرب، که بخش اعظم اقتصاد آنان در آن زمان هم خصوصی بود، مطرح شد و سپس از طریق نهادهای بین المللی تحت نفوذ آنان، مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به کشورهای دیگر توصیه شد. انگلستان به عنوان يك کشور پیشرو، در اوایل دهه هشتاد و در زمان حکومت مارگارت تاچر، سیاست خصوصی سازی را در پیش گرفت.

در انگلستان و در زمان اجرای سیاست خصوصی سازی، فقط برخی فعالیت های عمده مانند برخی موسسات مالی و بیمه ای، برخی صنایع بزرگ، بخش ارتباطات و تامین اجتماعی در اختیار دولت و یا شرکت های دولتی بود. دولت انگلستان در جریان خصوصی سازی قصد داشت بعضی از این فعالیت های باقیمانده در دست دولت را نیز، به بخش خصوصی واگذار کند. [1]

جمهوری اسلامی با کمی تاخیر به این کاروان پیوست. خصوصی سازی (واگذاری فعالیت های اقتصادی به بخش خصوصی) از سال 1368 در سیاست های برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی مطرح شد. زمینه اجرایی آن با تصویب نامه مورخ 1370/3/29 هیئت وزیران و اعلام فهرست حدود 400 شرکت دولتی و متعلق به دولت، به منظور ارتقای کارایی و کاهش حجم تصدیی دولت در فعالیت های اقتصادی، آماده شد [2].

### توصیه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به جمهوری اسلامی

برخلاف ادعاهای دولت نهم و ژست های ضد سرمایه داری آن، روند خصوصی سازی و اجرای دستور العمل های صندوق بین المللی پول و پیروی از پروسه "جهانی شدن"، در این دولت شتاب بیشتری گرفته است. سال 1385 هیات اجرایی صندوق بین المللی پول در راستای اصل چهارم این صندوق، سفری به ایران داشت که طی آن گزارشی را در مورد اقتصاد ایران تهیه کرد. صندوق بین المللی پول خواستار اتخاذ سیاست های پولی و مالی انقباضی، جلب اعتماد سرمایه گذاران، کاهش یارانه انرژی، حمایت از فقرا، عدم برداشت از حساب ذخیره ارزی، افزایش استقلال بانک مرکزی، اتخاذ سیاست نرخ ارز شناور، مبارزه با پولشویی و تسریع در اجرای اصل 44 قانون اساسی، در ایران شده بود.

هیات اجرایی صندوق بین المللی پول تصریح می کرد: "اگرچه انجام اصلاحات ساختاری در ماه های اول دولت احمدی نژاد کند شد، اما اخیراً (1385) برنامه گسترده ای برای خصوصی سازی در ایران به اجرا گذاشته شده است. این برنامه مربوط به اصلاح اصل 44 قانون اساسی ایران است که بر اساس آن، هشتاد درصد شرکت های دولتی تا ده سال آینده، به بخش خصوصی واگذار می شود" [3].

فروردین 1386 رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در اجلاس مشترک صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، عازم واشنگتن شد [4].

سال 1387 در همایش بررسی سیاست های اصل 44 قانون اساسی، عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس هفتم گفت: به اعتقاد این مجموعه (سه مؤسسه صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و خزانه داری آمریکا)، باید نظام خصوصی سازی، کوچک سازی دولت، اصلاح نرخ ارز، قطع یارانه و حذف تعرفه کالاهای خارجی، به منظور رهایی از دست مداخله دولت در امور اقتصادی، در دستور کار کشورها قرار گیرد.

وی با بیان این که این گروه به نام اجماع واشنگتنی معروف شده اند، گفت: این مجموعه توصیه هایی را به مؤسسات بین المللی ارائه کردند که سایر کشورها نیز، به هر دلیلی، نظر آنها را پذیرفتند. حسن سبحانی گفت: سیاست های برنامه چهارم توسعه، که بر اساس اجماع واشنگتنی تدوین شده، به دولت نهم به ارث رسیده است [5].

صندوق بین المللی پول که هم اکنون دارای 184 عضو و در واشنگتن مستقر است، پس از جنگ جهانی دوم و به دنبال رکود اقتصادی دهه 1930 و به عنوان چارچوب مرکزی همکاری کشورها، به منظور ارتقای سلامت اقتصاد جهانی و انسجام بخشی به سیستم پولی بین المللی، از سال 1945 شروع به فعالیت نمود. گروه هفت کشور صنعتی آمریکا، ژاپن، آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کانادا مجموعاً 45 درصد سهم حق عضویت صندوق بین المللی پول را (که نشان دهنده میزان حق رای است) در اختیار دارند [6].



**نص صریح اصل 44: کلیه صنایع بزرگ و ... به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است**

اصل 44 قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید: "نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی شامل شرکتها و موسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیتهاي اقتصادی دولتی و تعاونی است..."

سالم است دولت جمهوری اسلامی در راستای اجرای این اصل، مشغول خروج "صنایع بزرگ، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها" از مالکیت عمومی و اختیار دولت است!

### ایدئولوژی نئولیبرال خصوصی سازی

احزاب راست، شامل احزاب محافظه کار و اصلاح طلب، از شعار مردم فریبانه "کاهش بوروکراسی" استفاده می کنند. به نام "آزادی های فردی" و بازار، نقش دولت را در زمینه تنظیم اجتماعی زیر سؤال می برند. ایدئولوگ های نئولیبرال و پیروان محافظه کار و اصلاح طلب آنها، مدعی اند که سرویس های عمومی و حمایت اجتماعی، مانند چیزهای دیگر کالا هستند که باید تابع قانون عرضه و تقاضا باشند. از نظر آنها کسی که می تواند بهتر بپردازد، حق استفاده بهتر دارد... "شهروندان" که با اجرای چنین سیاستی به "مشتریان" تبدیل می شوند، در صورتی که قدرت خریدشان ناچیز باشد، به مقام دریافت کننده صدقه "تنزل می یابند [7].

هرگاه صحبت از امکانات رفاهی عمومی سخن به میان می آید و حرف از وظایف دولت برای تامین و تضمین حداقل احتیاجات حیات می شود، بلافاصله این احزاب شعار هایشان را در بوق می کنند که: "اوایلا! دولت دارد در اقتصاد دخالت می کند". اما هرگاه نیروی متشکلی از کارگران، حرکتی را برای امتیازگیری و عقب زدن سرمایه داران آغاز می کند، "عدم دخالت دولت در اقتصاد" را فراموش کرده و وقیحانه پلیس مخفی و علنی و دادگستری و رسانه های دولت را کیش می کنند و سگ پاسبان سرمایه داری را به جان کارگران می اندازند. هرگاه که تیزی دندان هایشان کافی نباشد، قدری عقب می نشینند و بخش ناچیزی از سودهای کلان را به کارگران پس می دهند. توده کارگر که مغفول این امتیازات می شود، تیغ برکشیده، پیشروان طبقه کارگر را قلع و قمع می کنند. خیالشان که با انهدام سازمان های طبقه کارگر خلاص می شود، پیشروی را آغاز کرده و همان امتیازات ناچیز را هم پس می گیرند. این گونه است حکایت دوره های دولت رفاه سرمایه داری و خصوصی سازی متعاقبش.

### منابع:

- [1] تاملی درباره سیاست های اصل 44، صادق خلیلیان، روزنامه کیهان، 1386/12/1 شماره 129
- [2] موانع خصوصی سازی در ایران، غلامرضا صفارزاده، ماهنامه تدبیر، تاریخ 1385/12/17 شماره 870
- [3] توصیه اقتصادی صندوق بین المللی پول به دولتمردان ایران، روزنامه ابتکار، شماره 1386/1/22
- [4] روابط عمومی بانک کیهان، شماره 1387/3/7
- [5] روزنامه ساختاری صندوق بین المللی پول، حسین لطفی، سایت روزنامه همشهری، سرویس اقتصادی
- [6] آغاز اصلاحات ساختاری صندوق بین المللی پول، حسین لطفی، سایت روزنامه همشهری، سرویس اقتصادی
- [7] ایدئولوژی دکماتیک خصوصی سازی فراگیر، سرفصل جهانی شدن جدید، ب. کیوان

### معضل اتحاد و سازمانیابی کارگران در ایران!

نقدی بر مقاله « مرور مختصر بر وضعیت طبقه کارگر و موضع ما »،  
از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری

این مقاله بدنبال مطالعه دو مقاله ی دیگر، یکی متعلق به کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری تحت عنوان « مروری مختصر بر وضعیت طبقه کارگر و موضع ما» و دیگری مقاله ی کمیته های کارگران سوسیالیست داخل کشور تحت عنوان « بازنگری بر متشکل شدن (1) »، نوشته شده است.

مهمترین وجه مشترک هر دو مقاله مورد رجوع، در اینست که بیشتر به مرور وضعیت فعلی معیشتی و مبارزاتی، نقاط قوت و ضعف جنبش کارگری و هر کدام به نحوی به مشکلات پیشاروی طبقه کارگر در رابطه عدم سازمانیابی کارگران پرداخته اند. هر دو مقاله در برگیرنده زوایایی از حقایق موجود وضعیت کارگران ایران هستند و به این اعتبار قابل رجوع.

با این احوال، من نکاتی را از هر دو مقاله بیرون کشیده و مقداری در مورد آنها به بحث می پردازم.

مقاله « مروری مختصر، بر وضعیت طبقه کارگر ایران و موضع ما» از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، بعد از بررسی موقعیت طبقه کارگر ایران و شرایط کار و زیست و مبارزه آنها در دهه هشتاد مبارزه جنبش کارگری ایران را تدافعی ارزیابی میکند و می نویسد:

«... یادآوری این نکته در این جا ضروری است که با وجود گوناگونی، تنوع و گستردگی اعتراضات کارگران، عمده ترین مطالبه طبقه کارگر در این سال ( 89 ) همچنان اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای معوقه از جانب سرمایه داران و نهادهای دولتی سرمایه داری می باشد و خواسته های مبرمی چون افزایش دستمزدها، برخورداری از حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب، لغو " سه جانبه گرایی" و به رسمیت شناختن مراسم مستقل و غیر دولتی روز کارگر، با همه اهمیت و مبرم بودن آنها برای کارگران، هنوز به خواست عمومی توده های کارگر تبدیل نشده و یا لاقلاً نسبت به مطالبه پرداخت دستمزدها و مزایای معوقه کارگران، در مراتب و اولویت بعدی قرار دارد. بر این اساس، مطالبات طبقه کارگر، علیرغم پیشرفتهای و موفقیت هایی در این جا و آن جا، عملاً و در کلیت خویش مبارزه ایست برای دفاع از حقوق و مطالبات اولیه این طبقه، در مقابله با تهاجم سرمایه...»

پایین تر کمیته هماهنگی... می نویسد:

«... شرایط بسیار سخت کار و زیست طبقه کارگر، بیکاری، عدم امنیت شغلی، فضای سرکوب و خفقان، فقدان تشکل های توده ای کارگران - که در واقع نمایندگان واقعی و برآمده از بطن جنبش کارگری باشند- و پراکندگی و تشتت در بین کارگران و به تبع آن، عدم ارتباط میان بخشهای مختلف این طبقه و این جنبش، خود عامل تعیین کننده در عدم تحقق مطالبات واقعی و انسانی کارگران می باشند. رشد و گسترش جنبش کارگری، طبقه کارگر و پیشروان این طبقه را ملزم میکند که قدمهای بلند تر و جدی تری به سمت اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران و تلاش برای ایجاد تشکل های کارگری در محیط های کار و زیست کارگران بردارند...» . ( برجسته کردن متن از من است)

رفقای کمیته هماهنگی در این بررسی مختصر بارها به « از میان برداشتن تفرقه و تنشست در میان کارگران و ایجاد ارتباط بیش تر در بین آن ها، و همچنین کمک به ایجاد تشکل های مستقل و مورد نظر کارگران...» اشاره میکنند.

**تشکل سراسری کارگران، چتری برای سایر تشکل های محیط کاری در محل است!**

مقاله دوم، «بازنگری بر متشکل شدن (1)» بشیوه ای پلمیکی تر به سابقه و گرایشات مختلف درون جنبش کارگری و خطوط سیاسی که این گرایشات در پروسه فعالیت‌های خود در دهه هشتاد اتخاذ کرده اند میپردازد. این مقاله در توضیح عدم سازمانیابی کارگران در سطح وسیع و توده ای دو عامل را مرکز توجه قرار میدهد: اول استبداد حاکم و سرکوب و خفقان موجود، شرایط سخت اقتصادی که کارگران با آن درگیرند، و دوم نقش گرایشات راست و رفرمیستی بعنوان عاملی بازدارنده در جهت سازمان یابی و استقلال طبقاتی کارگران.

رفقای کمیته های کارگران سوسیالیست داخل کشور می نویسند:

«... با گذشت زمان بنظر میرسد که استراتژی متشکل کردن کارگران با یک رکود و یا شاید چالش مواجه شده است. واضح است که دستگاه سرکوب به مثابه بزرگترین مانع در این راه عمل میکند و سد عظیمی در مقابل پیشروی جنبش کارگری ایجاد نموده و ما را در مقابل این سوال قرار داده که آیا فقط متشکل شدن به روش سندیکای رانندگان شرکت واحد و یا کارگران هفت تپه ممکن است؟...» یا «... اما آیا راه دیگری وجود ندارد؟ اگر کارگرانی (کارگران پیشرو) مثلا در رشته های فلزکار و مکانیک و یا مواد دارویی و شیمیایی و یا در صنایع خودروسازی و... هرکدام با توجه به رشته کاری خود میتوانند بطور مستقل اقدام به ایجاد تشکل نمایند، بله در این صورت این تشکل، تشکل توده ای کارگران نیست و شاید نتواند صدها و یا هزاران کارگر را در خود جای دهد ولی با توجه به شرایط خاص ایران و استبداد و دیکتاتوری شدید، راهی است برای متشکل شدن کارگران پیشرو در یک رشته صنعتی و در درازمدت زمینه ایست برای تحقق تشکل فراگیر کارگران در آن رشته صنعتی...»

یا «... تاریخ نشان داده است که در شرایط سرکوب و خفقان، کارگران برای ادامه کار ناچار به روی آوردن به سبک کارهای مخفی و زیرزمینی شده اند... آیا ما میتوانیم بگوئیم که وجود حتی یک هسته، محفل و یا کمیته کارگری در کارخانه بی ارزش و سبک کار عقب مانده ای است؟ ...»

## روشنیها و ناروشنیها

هر دو مقاله مورد رجوع، حاوی نکات با ارزش فراوانی است و میتوان دامنه بحث را به مسائل متعدد پیشروی طبقه کارگر ایران گسترش داد. اما فعلا همین چند نقل قول مستقیم از مقالات این رفقا میتواند تا اندازه ای حق مطلب را در رابطه با مسئله تشکل سازی کارگران ایفاء کند و با اتکاء به آن ملاحظات انتقادی خود را طرح نمایم. این ملاحظات به هیچ وجه از جنبه تخطئه کردن برخوردار نیست. من ملاحظات انتقادی خود به این مباحثات کمیته هماهنگی ... و کمیته های کارگران سوسیالیست بیان میکنم زیرا از نظر سیاسی و طبقاتی خود را به این رفقا نزدیک ارزیابی میکنم و نقاط قوت و ضعف این طیف از رفقای متشکل در کمیته های مختلف را نقاط قوت و ضعف خود نیز میدانم. من بر این نکته نیز واقفم که تفاوتی بین موضع گیری کمیته هماهنگی ... و رفقای کمیته های کارگران سوسیالیست ... وجود دارد و نظرات و ارزیابی هایشان یکایک نیست. تلاش خواهد کرد نظرات کلی و مشخص ام قابل تشخیص باشند.

وقتی انسان این مقالات را مطالعه می نماید، مشاهده میکند که بخش اصلی مقالات هر دو کمیته به توصیف و توضیح وضعیت موجود اختصاص داده شده اند. و کمترین بخش این مقالات به «چه باید کرد» و پاسخ معضل اصلی که همان بی تشکلی کارگران باشد اختصاص داده شده است. من اسم اینرا طفره رفتن ناآگاهانه مینامم. رفقا پاسخ پیشنهادی برای تشکل یابی کارگران را در توصیف کردن فواید تشکل داشتن خلاصه کرده اند. خود را به صفات عام و کلی محدود کردن، کلی گویی و بی نقشه بودن برای انجام کاری و برای تغییر دادن چیزی، تنها محدود به این رفقا نیست. بنظر من این انتقادی به جنبش کمونیستی ایران و حزب ما و طیفی از فعالین کارگری است که با کلی گویی و بیانات ایدئولوژیک، تنها میخواهند خود را از مخمصه چالشها برهانند. جنبش ما به نادرست عادت گرفته است تا به کلیات شروع و به همان خاتمه دهد. ما از پاسخهای اصلی و موثر طفره میرویم. برای نمونه به اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد حذف سوبسیدها و هدفمند کردن آن از سوی رژیم نگاه کنید. این طرح اصلا تازه نیست. در همان قانون اساسی مسئله خصوصی کردنها ذکر شده است که در اصل 44 فرموله شده است. این موضوع را در همین شماره هم بطور مجزا مورد بحث قرار داده ام که پیشنهاد اعتصاب عمومی بر علیه حذف سوبسیدها پاسخ درست موضوع نیست. ضروری بود تا به اشکال مختلف روی تشکل یابی کارگران تمرکز میشد. چون اگر کارگران در مبارزه اشان فاقد تشکل طبقاتی خود باشند، نمیتوانند به همان

خواست افزایش دستمزدها هم برسند. باز به عنوان نمونه ی دیگر رفقای کمیته هماهنگی در « مرور مختصر...» می نویسند که: «... رشد و گسترش جنبش کارگری، طبقه کارگر و پیشروان این طبقه را ملزم میکند که قدمهای بلندتر و جدی تری به سمت اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران و تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط های کار و زیست کارگران بردارند...».

با احترامات فراوان، اما این نوع کلی گوییها دردی را دوا نمیکند. ما داریم خود را مشغول تکرار مکررات می نماییم. من چند سوال دارم: بدون اینکه حاشیه برویم راه عملی « اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران» چیست؟ وقتی رفقا از فقدان تشکل های توده ای کارگران سخن به میان می آورند، اصولا تشکل توده ای به چه معنا و مفهومی بکار برده میشود و تشکل توده ای چیست؟ راه عملی بوجود آوردن تشکل توده ای کارگران چیست؟

بنظر من رفقا روی این نکات ناروشتی و ابهام دارند. این ابهام و ناروشتی ها تنها مختص به این رفقا هم نمیشود. برای آنکه رو به آینده بود، حتما ضروری است که به گذشته و حال نگاه کرد، ولی بحث اینست که توقف در بررسی گذشته اگر حاوی نکاتی رو به آینده نباشد، خطا است. این درد کل جنبش انقلابی، کمونیستی و کارگری است. ایده آلیسم جنبش کمونیستی ایران خیلی قوی تر از واقع بین بودنش است. به همین دلیل هم ناتوان از ارائه راه حل عملی برای تغییر می ماند و فعلا درجا میزند. و به باز به همین دلیل جنبش انقلابی کمونیستی و کارگری نسبت به زمانه خود مقداری عقب تر است. سرمایه داران و دولت شان به تعرضات خود علیه کار و معیشت کارگران ادامه میدهند. زندگی و شرایط کار کارگران از این بیشتر رو به وخامت می رود. مشکلات و معضلات پیشاروی طبقه کارگر کماکان ادامه می یابد و درست در این شرایط بخش رادیکال جنبش کارگری و جنبش انقلابی به نظرات زیبا و عام خود اندر فواید اتحاد و همبستگی و... ادامه میدهد بدون اینکه این نظرات و بازنگریها به نان و آبی برای کارگران تبدیل شود. اشکال همین جاست: همین نظرات کلی ولی بدون استنتاج عملی جهت پاسخ به موانع و مشکلات موجود سر راه اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران.

بحث من اینست که بخش ناروشتیها، بسا بیش از بخش روشنیها است. بنظر من استدلالات رفقا در رابطه با خفقان و سرکوب و وضعیت فلاکتبار اقتصادی کارگران، بعنوان دو مولفه ی مانع بر سر راه تشکل سازی و اتحاد کارگران، کاملا درست است و من این دو مولفه را اصلا رد نمیکنم. ولی این دو مولفه را برای پاسخگویی به موانع و مشکلات سر راه ناکافی میدانم. مولفه سومی هم هست که تلاش من اینست آنرا بیان کنم: ضعف جنبش کمونیستی ایران، ضعف فعالین پیشرو طبقه در رابطه با اصل مشکلات و تلاش برای ارائه راه حل عملی جهت فایق آمدن بر این ضعفها.

در رابطه با این بحثی که اینجا مطرح کرده ام، و در رابطه با مشکلات و موانع پیشاروی طبقه کارگر ایران در زمینه تشکل یابی و اتحاد کارگران، نکات زیر را ضروری میدانم:

- داشتن افق و استراتژی وسیع برای پاسخگویی به معضلات روز
- مفهوم مبارزه طبقاتی
- کارگران چگونه میتوانند دارای تشکلهای خویش باشند؟ و تشکل توده ای به چه معناست؟

### داشتن افق و استراتژی وسیع برای پاسخگویی به معضلات روز

این بحث این هدف را ندارد که فعالین کارگری و تشکلهای موجود را متهم به بی افقی و یا عدم داشتن استراتژی نماید. اگر فضای سیاسی آزادی وجود میداشت و همه افراد در جامعه ایران میتوانند آزادانه به اظهار نظر بپردازند، من تردیدی ندارم که رفقا، جزو صاحب نظرین افراد جامعه بوده و قد علم میکردند. در جامعه ای استبدادی ایران امروز این امر مقدور نیست. و به همین دلیل داشتن افق و استراتژی وسیع تنها میتواند در پراتیک و کارکردش برای تغییر وضع موجود متبلور شده و عینیت یابد.

در شرایط امروز که « عمده ترین مطالبه طبقه کارگر در این سال، همچنان اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای معوقه از جانب سرمایه داران و نهادهای دولتی سرمایه داری میباشد» (از مرور مختصر... - کمیته هماهنگی...) کارگران چگونه میتوانند به این حقوق ابتدایی دست یابند؟ غیر از اینست که آنان باید دارای تشکلهای متعدد و قوی خود باشند، والا به این مطالبه ابتدایی هم نخواهند رسید.

حال در بین فعالین پیشرو کارگری این یک نظریه جاافتاده است که تمام نعمات زندگی ساخته دست کارگران است و این حکومت کارگران است که نقطه پایانی بر همه بدبختیها و فلاکتهای موجود خواهد گذاشت (سوسیالیسم). خیلی خوب، طبقه کارگر چگونه به آن نقطه میرسد؟ به نقطه ای که خود حکومت کند و بنای دنیای دستمزدی و استثمار را از قاعده برکند؟ طبیعی است که کارگران باید قدرت باشند تا به این آلترناتیو نزدیک گردند. کارگران مادام که پراکنده باشند نه تنها نمیتوانند ادعای آلترناتیو بودن اجتماعی را عینیت بخشند، حتی به ابتدایی ترین مطالبه خود هم نمیرسند و این دایره بدبختیها مدام تکرار میگردد.

یا وقتی « واقعیت این است که با همه افت خیزهای جنبش کارگری و گسترده شدن مبارزات کارگران، توازن قوای طبقاتی هنوز به نفع طبقه کارگر نیست و این موازنه همچنان به سود سرمایه و سرمایه داران سنگینی میکند.» (مرور مختصر... - کمیته هماهنگی..). این توازن قوای طبقاتی مورد بحث رفا چگونه بوجود می آید؟ بطور خودبخودی؟ مگر به ادعای خود رفا مبارزات کارگری از گسترده شدن برخوردار نبوده است؟ پس چرا توازن قوا به نفع طبقه کارگر تغییر نکرده است؟

بنظر من فعالین کارگری از یکسو فداکارانه فعالیت کرده اند، زندان و شکنجه و در مقابل انواع ستم ها و فشارهای رژیم اسلامی سربلندانه ایستاده اند، اما در همان حال، نسبت به اهدافی مبارزاتی و فعالیتی خود موفقیت چندانی کسب نکرده اند. موفقیت به معنای نشان دادن تعداد تشکلهای درست شده در سالهای اخیر در محیط های کاری.

درست کردن تشکل در محیط کار با سرکوب نیروهای مسلح دولت اسلامی و اطلاعاتی و... مواجه میشود، کاملاً درست و طبیعی است. اگر غیر از این میبود، غیر طبیعی می شد. جمهوری اسلامی و حامیانش هیچوقت تشکل کارگری که حافظ منافع کارگران باشند را بر نمی تابند. نمونه های که رفا در ارزیابی هایشان آورده اند گویای این مسئله هست.

تغییر توازن قوای طبقاتی به نفع طبقه کارگر در شرایط امروز امکان پذیر است. این امکان نه بوسیله اراده گرایی، کلی گویی و ایده آلیسم انساندوستانه، بلکه بوسیله کار و فعالیت آگاهانه و نقشه مند برای نه فقط کسب خواسته های جزئی و روزمره، بلکه فراتر از آن، تصور حکومت کردن و اداره جامعه در آینده میسر میشود.

من در مقاله « سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران» (مبارزه طبقاتی شماره 1 ، 5 آگوست 2010 یک سری مسائل مهم اشاره کرده بودم که آن مسائل درست در همین راستا بوده اند . من بر اساس اولویتها و برای ارائه یک چهارچوب کلی، تئوری را به سطوح مختلف تقسیم میکنم.

**تئوری کسب قدرت:** از نظر تئوریک داشتن افق وسیع از سوی فعالین و پیشروان جنبش کارگری درست به این معنی است که کارگران افق و ستراتیژی اداره کردن جامعه در کلیت خویش آن هدفی را شکل دهد که فعالیتهای کلان و جزئی در خدمت به رسیدن به آن هدف تعریف شوند و قوانین جامعه در عرصه های مختلف منبعث و برآمده از توافق و تصمیم جامعه کارگری باشد (سوسیالیسم). واقعیت اینست که معتقد بودن یا نبودن به سوسیالیسم مستقماً در پراتیک و مبارزه طبقاتی روز تاثیر میگذارد. تاثیر در اتخاذ روشها و سبک کار متحقق کردن خواستها و مطالبات کوچک و بزرگ اقتصادی و سیاسی. تاثیر در اندیشیدن راههای مختلف در تغییر توازن قوا و نحوه تلاش برای تبدیل شدن به قدرت کشوری... برای نیل به این بلند پروازی، فعالین سوسیالیست و پیشرو کارگری لازم است تا با نگاهی عینی، طبقاتی و باز، به نیازهای کل طبقه فارغ مذهبی بودن یا نبودن، ملیت یا جنسیت، بنگرند. پرداخت دستمزدهای معوقه، افزایش دستمزدها بر اساس تورم، امنیت شغلی و دهها مطالبه دیگر شامل حال همه کارگران است حال با هر مرام و عقیده فردی که داشته باشند. اهمیت این نکته در این است که کارگران و فعالین کارگری در چنین حالتی براحتی به دام فرقه گرایی و تشتت نخواهند و با سهولت بیشتری میتوانند به مسئله اتحاد و همبستگی طبقاتی خود پاسخ دهند و به آن برسند.

### تئوری مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی متناسفانه بی رحم و خونین است. موضوع مد نظر در اینجا توهم و عدم توهم به پدیده یا پدیده هاست. معمولاً دولتها و حکومتها نسبت به توده ها و مبارزات جنبشهای مختلف هیچ توهمی ندارند. جمهوری اسلامی هیچ توهمی نسبت به

جنبشهای اجتماعی و جنبش کارگری در ایران ندارد. به همین دلیل سرکوب و اعدام میکند تا فضای ترس و وحشت را بر فضای ایران حاکم کند. در جامعه ی ایران بی نقشه گی و بی افقی و... بغیر از چرخش در یک دایره محدود نتیجه ای چنانی در بر نخواهد داشت.

این یک بحث وسیع است ولی استنتاج از این بحث برای فعالین کارگری و پیشروان سوسیالیست از نظر من این است که همه جانبه گی بیشتر، تعمق بیشتر در مورد وضعیت امروز، بی توهمی نسبت به رژیم اسلامی و داشتن افق سوسیالیستی از یکسو و از سوی دیگر تلفیق بین کار مخفی و علنی که بتواند جنبش کارگری را در مقاطع مختلف مبارزاتی هدایت کند، منطقی از جمله خصایص پیشروان و سوسیالیستها بشمار میرود. مبارزه پیشرو سخت است. کسب ابتدایی ترین حقوق مثل پرداخت حقوق معوقه بدون اتحاد و همبستگی کارگران میسر نیست. در این رابطه داشتن طرحها و برنامه های کوتاه مدت، میان و دراز مدت از ضروریات مبارزه است.

### کارگران چگونه میتوانند دارای تشکلهای خویش باشند؟ و تشکل توده ای به چه معناست؟

تشکل همان معضل اصلی و تاریخی است که بدون آن مبارزات کارگران تا حدود معین و کمی میتواند نتیجه بخش باشد. تشکل های کارگری آن مفهومی است که همه از آن یاد میکنند بدون اینکه سیاست عملی مشخصی برای تشکل سازی در دستور فعالیت عملی قرار گیرد. بخشی از مصیبتهای کنونی طبقه کارگر به علت بی تشکلی و پراکندگی آنهاست. اگر تشکلهای نیرومند کارگری وجود میداشت، دولت و سرمایه داران نمیتوانستند به میل خود تعرض به کار و معیشت کارگران را مورد تعرض قرار دهند و کارگران از ابزار قوی برای دفاع از خواستها و مطالبات خود برخوردار میشدند.

اما بنظر میرسد که مقوله «تشکل کارگری» نزد خیلی ها، به یک مقوله مقدس و دست نیافتنی تبدیل شده است که همه منتظرند تا روز موعدهش برسد تا تشکلهای کارگری مثل قارچ از زمین سر برآورند. من با اکثر نگاههای موجود نسبت به «تشکل کارگری» و «تشکل توده ای کارگری» مشکل دارم و معتقدم که اکثر این نظرات تنها توجیه بی برنامه گی و بی طرحی در قبال فعالیت عملی برای تشکلهای کارگری است.

نمونه واضح این تیپ نظرات را میتوان از «مرور مختصر... کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری» جستجو کرد.

من قبل از اینکه به چند نقل قول متوسل شوم، لازم می بینم در حاشیه چند نکته دیگر را بیان کنم. اولین سوالی که پیش می آید اینست که علت نوشتن «مرور مختصر» بر وضعیت طبقه کارگر و مواضع ما» در این برهه از زمان چیست؟ آیا رفقای کمیته هماهنگی این مرور مختصر... را پیش درآمدی برای فعالیت آتی کمیته هماهنگی قرار داده اند؟ به این معنی که با این مرور مختصر میخواهند برنامه ریزی فعالیت آتی شان را پی ببرند. یا اینکه کمیته هماهنگی دارد با کسان یا طیفهای دیگری در گفتگو است و هم پاسخ میدهد و هم اعلام موضع می نماید؟ برای خواننده مشخص نیست که علت این مرور مختصر... چیست.

در سنت ما، معمولاً برخورد روشن، صریح و مستقیم کم وجود دارد. در مباحثات جدی، مرورهای مختصر، طرف مورد نقد، صریحاً مورد اشاره قرار نمیگیرد. مقالات و بررسی های انتقادی هیچ آدرسی به خواننده نمیدهد تا به سوژه مورد نقد راساً رجوع کند. مواضع اعلام شده کلی بوده و برای دریافت آن باید خواننده آنقدر تیز باشد که بتواند پوسته ی سطح آنرا بردارد تا به کنه آن پی ببرد. و این سبک و روش در دنیای امروز نه فقط علمی نیست، بلکه جدی هم تلقی نمیشود. «مرور مختصر...» نیز مبرا از این اشکال نیست زیرا نامشخصات آن بیش از مشخصاتش است.

بهررو، کمیته هماهنگی در مورد مسئله تشکل به مواردی اشاره میکند:

- میگوید: "هدف ما کمک به امر سازمانیابی طبقه کارگر برای دستیابی به حقوق و مطالبات این طبقه و پایان دادن به مصائبی است که نظام سرمایه داری و بردگی مزدی، عامل و مسبب همه آنهاست..." (مرور مختصر...)

باید برای این هدفی که کمیته هماهنگی پیشروی خود قرار داده است، زنده باد گفت. ولی سوال اصلی اینست که رفقا در راستای این هدف، چه برنامه ی مشخص کوتاه مدت و دراز مدتی در دستور فعالیت عملی دارند؟ برنامه عمل برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری؟

من قبلا هم همین انتقادات را از کمیته هماهنگی طرح کرده بودم . که کمیته هماهنگی علیرغم اهدافش یعنی کمک به ایجاد تشکل در محیط های کاری، خودش عملا جای تشکل کارگری نشسته است و در راستای « آن کمک» هیچ برنامه ای هم ندارد.

- می نویسند : « کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» به سهم خود و در حد توان کوشش میکند تا کارگران را بیش از پیش به نیروی خود متکی و آگاه سازد. چرا که به باور ما، اگر توده های کارگر به شکل گسترده تر و همه جانبه تری به نیروی آگاهی و همبستگی طبقاتی خود پی ببرند و به آن اتکاء کنند، به طور قطع خواهند توانست تشکل های مستقل و خود ساخته خویش - و نه تشکل های وابسته به صاحبان سرمایه، از همه جناح ها و باندهای آن - را پایه ریزی نمایند و یکی پس از دیگری ایجاد کنند...» ( همانجا )

این قسمت تا حدودی پاسخ سوال قبلی مرا در بردارد. یعنی کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری، کمکش برای ایجاد تشکل کارگری در قالب آگاهگری کارگران است تا کارگران بتوانند به نیروی خود متکی و آگاه شوند. بغیر از این کار آگاهگرانه رفقا برنامه دیگری در دستور فعالیت ندارند. چرا؟ چون « بنابر این ما قصد نداریم که به شکلی مصنوعی و از بالا، برای کارگران تشکل ایجاد کنیم و سپس از آنان بخواهیم که به تشکل های مورد نظر ما بپیوندند. این کار به معنای خارج کردن کارگران - لاقال کارگران منفرد- از درون مراکز کار و تولید و متشکل کردن آنها در بیرون از این محیطهاست. این حرکت در واقع تجربه شکن خورده ای است که به اراده و نیروی خود کارگران بی توجه بوده و آنها را دنباله رو اقلتار و طبقات دیگر میدانند.»

بدبختی همین جاست. کمیته هماهنگی درک غلط و نادرستی و وارونه ای از مسئله تشکل های کارگری دارد. این پاراگراف نشان میدهد خود نام کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری تنها یک نام بی مسماء است. رفقا تصویری درست از فعالیتشان ندارند. اصولا در مورد تشکل سازی صاحب نظر نیستند. بخشی از رکود جنبش کارگری در قبال اتحاد و سازمانیابی همین نوع نظرات است. فکر میکنند اگر کارگران را کمک و راهنمایی کنند که چگونه در محیط کار خود میتوانند تشکل درست کنند، مصنوعی و از بالا است. فکر میکنند کمک و راهنمایی کردن کارگران برای تشکل سازی در محیط کار خود « به معنای خارج کردن کارگران - لاقال کارگران منفرد- از درون مراکز کار و تولید و متشکل کردن آنها بیرون از این محیط هاست». مگر شما قصد دارید کارگران را در کمیته هماهنگی متشکل کنید که چنین فکری می کنید؟ مگر شما اعلام نکرده اید که میخواهید به کارگران کمک کنید تا در محیط کار و تولید خود بتوانند تشکل درست کنند؟ اگر آری، پس علت این اظهار نظر فوق چه معنایی دارد؟

کمک کردن برای تشکیل تشکل کارگری یعنی به کارگران کمک کردن تا خودشان در محیط کارشان و بدست خودشان تشکل شان را بسازند و نه اینکه اگر به آنها کمک شود، پس یعنی ما تشکل شان را ساخته ایم ، و در نتیجه از بالا و به شکلی مصنوعی آنها را از محیط کارشان جدا ساخته ایم. واقعیت اینست که فرمول کمیته هماهنگی... ، همان نقل قولی که فوقا آورده ام به معنی کمک کردن برای تشکل نساختن است. والا در دنیای واقعی کمک یعنی کمک. کمک برای تشکیل تشکل کارگری یعنی راهنمایی کردن کارگران برای اینکه بدانند چگونه تشکل شان در همان محیط کاری درست کنند و چگونه از حق و حقوق خود دفاع کنند.

این فرمولی که از کمیته هماهنگی « مرور مختصر نقل کردم، تنها مختص به این رفقا نیست. در حزب کمونیست ایران هم نظر مشابهی در همین رابطه وجود دارد و نتیجتا می بینیم که بغیر از کلیاتی که اگر ادامه پیدا کند به سر خوردگی و توهم پراکنی منجر خواهد شد، دخالتگری دیگری در رابطه با رفع این معضل تاریخی شاهد نبوده ایم.

در ادامه « مرور مختصر...» با نکات متعدد دیگری مواجه میشویم که موضع کمیته هماهنگی در قبال شورا و انواع تشکل های کارگری دیگر بیان میکند. در مورد « عدم شکل گیری تشکل های مستقل کارگری...» معتقد است که « عدم شکل گیری تشکل های مستقل کارگری را نباید صرفا در کاستی ها، خرده کاریها و احیانا محفل گرایی فعالین و پیشروان کارگری جستجو کرد». چرا نه؟ وقتی رفقای کمیته هماهنگی خود میگویند که نباید عدم شکل گیری تشکلهای کارگری را در کاستی ها و... جستجو کرد، حتما کاستی های جدی وجود دارد که آنرا بزبان می آورند. نقد من همین کاستی هاست که اقرار نمیشود و به اشکال مختلف سعی در کتمان آن می گردد.

### کارگران چگونه میتوانند تشکل خود را بسازند؟ و تشکل توده ای چیست؟

من قبل از شروع این بحث، تکلیف خود را با مجمع عمومی روشن میکنم. به دلیل اینکه بعضا این تصور وجود دارد که مجمع عمومی خود نوعی از تشکل کارگری است. **مجمع عمومی تشکل کارگری نیست.** بلکه مجمع عمومی تنها یک جلسه عمومی است که همه تشکلها اعم از اتحادیه، شورا و سندیکا میتوانند به آن متوسل شوند. یعنی بغیر از مکانیسم و سبک کار روئین این تشکلها که میتواند متفاوت باشد، هر تشکلی بنا به تشخیص و نیاز، میتواند همه اعضای آن تشکل را به جلسه عمومی اعضا فراخواند. جلسه عمومی اعضای یک تشکل، همان مجمع عمومی است و بغیر این مفهوم دیگری ندارد.

برای درست کردن تشکل کارگری، فعالین و رهبران و پیشروان کارگری نقش درجه اول را دارند. اگر بعنوان مثال فلان اتحادیه در یکی از کشورها را مثال بزنیم که 20 هزار عضو دارد، اینطور نبوده که همه آن 20 هزار عضو برای تشکیل اتحادیه اشان همزمان پیشقدم شده و از یک نقش واحد برخوردار بوده باشند. یک تعداد اتحادیه را که مربوط به یک رشته ی معین کاری باشد را میسازند و سپس کارگران همان رشته به عضویت آن در میآیند.

درست کردن تشکل در یک کشوری که تا اندازه ای از آزادیهای دموکراتیک برخوردار باشد، کار چندان شاق و سختی نیست و ده نفر هم میتوانند یک انجمن درست کنند. چالش تشکل سازی مختص کشورهاییست که از یک حکومت و دولت سرکوبگر و مستبد برخوردارند و کمترین آزادیهای دموکراتیک در آن کشور (ایران) وجود ندارد. به این اعتبار استدلالاتی که رفا در مورد موانع تشکل سازی در ایران بیان میکنند: 1- سرکوب و خفقان حکومتی و... و 2- فقر و شرایط بد اقتصادی کارگران، هر دو استدلال درست هستند ولی ناکافی اند. من دلیل سوم را توضیح دادم، به اضافه این دو مانع، مانع سومی هم وجود دارد آنهم تلقیات و ادراک خود فعالین کارگری است که ناقص بوده و راه گشایی در آن دیده نمیشود که مورد اشاره قرار گرفت.

اولین کمکی که فعالین و پیشروان کارگری ایران برای تشکل سازی میتوانند انجام دهند اینست که قبلا زمینه های تشکل را مهیا کنند. به این معنی که فعالین یک شهر، حتما لازم است تا نقشه آن شهر، تعداد محیط های کاری، تعداد کارگران در هر محل کار و نوع یا رشته های مختلف کاری را در دست داشته باشند تا بر اساس آن بعدها بتوان در مورد نوع تشکل مناسب آن محیط کاری به اظهار نظر پرداخت. تماس و ایجاد شبکه های کارگری برای تبلیغ وحدت کارگری در قالب بوجود آوردن تشکل در آن محیط کار، تشکلی که منافع دسته جمعی آنان را حفاظت میکند، دومین کار مقدماتی برای مهیا کردن زمینه های بوجود آوردن تشکل کارگری است. وقتی در یک شهر همزمان مثلا 50 تشکل کارگری بوجود بیاید، دولت هر چند سرکوبگریش را هم تشدید کند، نمیتواند همه تشکلها را قلع و قمع، زندانی و اعدام نماید. در شرایط استبداد نه نام تشکل، بلکه مضمون آن که دفاع از منافع جمعی کارگران و حفظ اتحاد آنان است، از اهمیت درجه اول برخوردار میباشد.

بدنبال فراهم شدن زمینه های اولیه و لازم، گام عملی برای ساختن تشکل کارگری در محیط کار و از سوی کارگران، اولاً نام و اهداف تشکل و آن موادی است که تشکل کارگری حول آن بوجود می آید. یک تشکل میتواند برای خود تدوین شناسنامه و اساسنامه نماید. در ایندو میتوان تمام آن خواسته های که تشکل حول آن بکار میپردازد و ... را جای داد. وقتی کارگران ببینند که تشکلی که بوجود آمده است در تسهیل کار و زندگی آنان تاثیر مثبت داشته است، بدون تردید برای حفظ و نگهداری از آن تشکل در صحنه دفاع از موجودیت تشکل شان هم وجود خواهند داشت.

وقتی شهرهای مختلف شاهد دهها و صدها تشکل کارگری در محیط کاری باشد، و تمام آن تشکلها بوسیله نمایندگانشان در ارتباط منظم با یکدیگر قرار داشته باشند، میتوانند نیروی غیر قابل چشم پوشی بوجود بیاورند که عملا از طریق دفاع از مطالبات کارگری شان دولت و کارفرماها را با نیروی که بوجود آورده اند، به مصاف میگیرند.

تشکل توده ای درست اینجا به معنی آن تشکل کارگری است که صدها هزار و میلیونها کارگر در رشته های مختلف تولیدی را مستقیما نمایندگی کند. چنین تشکل توده ای و سراسری طبیعتا بعنوان چتری برای سایر تشکلهای کوچکتر کارگری عمل میکند. برای نمونه میتوانم به کنفدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری در نروژ که بیش از 800 هزار عضو دارد اشاره



کنم. من در اینجا کاری به ماهیت سیاسی و طبقاتی این کنفدرسیون ندارم، زیرا که میخواهم فرم و قالب توده ای بودن یک تشکل را نشان بدهم که چگونه است.

در ایران، اولاً تشکل توده ای به این معنی نیست که هرکس از هر جای بلند شد از آن تشکل سراسری دفاع کند. خیر. مسئله دقیقاً طبقاتی است. بغیر از تشکلهای کارگری که عضو این تشکل سراسری و توده ای هستند، ظرفیت دفاع از آن تشکل سراسری را تنها کارگران غیر عضو (بر اساس منافع شان) و سایر مزدبگیرانی که تا آنوقت زیر آن چتر جمع نشده اند یا اینکه خود تشکل بوجود نیآورده اند، دارا هستند. به این اعتبار رفقا و فعالین کارگری وقتی از تشکل توده ای حرف میزنند از عالم ایده ها و خیالات به زمین واقعی طبقاتی نقل مکان کنند، آنوقت می بینند که مثلاً طبقه متوسط این تشکل را همراهی نمیکند و یا در محدود مواقعی که منافعش ایجاب کند، از تشکل سراسری کارگران میتواند دفاع کند...

این بحث به چه معناست. از نظر من، در مرحله اول بحث تشکل توده ای که حتماً سراسری است موقعی امکان پذیر و واقعی است که در سطح شهرها و محیطهای کاری شاهد نهضت تشکل سازی بوده و تشکلهای زیادی بوجود آمده باشند. یک تشکل سراسری حاصل انتخاب تشکلهای کوچکتر محلی است. و نه برعکس. اول باید تشکلهای محیط کاری بوجود بیاید، سپس بحث تشکل سراسری را به میان کشید.

بنظر من وقتی فعالین موثر جنبش کارگری به این شیوه به مسئله تشکل بنگرند، مشاهده خواهند نمود که اولاً چه کارهای عظیمی پیشروی آنان قرار گرفته و دوماً چه کارهای زیادی هم که اصلاً انجام نشده است. این بحث به معنی اینست که برای بوجود آوردن نهضت تشکل سازی در محیطهای کاری، برخلاف مواضع کمیته هماهنگی تنها تبلیغ خشک و خالی بدر نمیخورد و دردی را درمان نمیکند. بلکه باید هر حرکت و فعالیت را اتفاقاً باید تعریف نمود و سپس به دنبال نتیجه آن رفت. آیا مثلاً فلان اقدام نتیجه بخش خواهد بود یا خیر؟ اگر نه، چرا؟ و جایگزینی آن چیست؟ انسانهای بزرگ دوران گذشته معتقد بودند که "جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست" (انگلس)، به همین سیاق برای بحث در زمینه تشکل سازی در کشور استبداد زده ایران نیز همین امر صادق است. باید هر حرکتی را تعریف کرد، مورد بررسی و بازبینی قرار داد و آنرا با ملاکهای عینی و قابل سنجش و مقایسه، مورد ارزیابی قرار داد. وقتی طیف وسیعی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری به این شیوه به مسئله بنگرند، آنوقت می بینیم که سطح مبارزه طبقاتی چگونه به نفع طبقه کارگر تغییر جهت میدهد.

مبارزه و دفاع از حق و حقوق در یک کشور مثل ایران - که دارای یک حکومت و دولت جنایتکار و سرکوبگر است، - حال این حق خیلی پیش پا افتاده هم باشد، به انسانها و فعالین محکم و استوار نیاز دارد. مبارزه برای تشکل سازی و کمک به کارگران تا متشکل و متحد شوند، با شرکت در فلان جشن و پایکوبی که همه می رقصدند و خوش هستند، فرق دارد.

کارگران برای اینکه بتوانند به حقوق خود نائل آیند، کارگران برای اینکه بتوانند مهر خود را زندگی و کار در جامعه بکوبند، باید قدرت باشند. کارگران بصورت انفرادی، پراکنده و بی تشکل قدرتی نیستند و نه تنها قادر نخواهند بود سرنوشت جامعه را در تقابل با بورژوازی رقم بزنند، بلکه به حقوق ابتدایی خود که همانا پرداخت حقوقهای معوقه است هم نمی‌رسند. پس به دهها دلیل کوچک و بزرگ ضرورت دارد تا به نهضت آگاهی با نتیجه و تشکل سازی در سطح وسیع دامن زد.

رفقای کارگر و فعالین هم اکنون و از سالهای سال گذشته تا کنون زیر ضرب، تعقیب، زندان و شکنجه و تبعید بوده اند. فعالین کارگر تا هم اکنون هم فداکاریهای زیادی نموده و خیلی ها در این کوران مبارزه سخت آبدیده شده اند. اما با همه فداکاریهای انجام شده تاکنونی، کاستی ها، خرده کاریها، و یا هر صفت دیگری که رفقا بخواهند از آن دوری کنند، بعنوان مانع جدی عمل نموده است. نمیتوان گامی به جلو برداشت بدون اینکه ضعفها و کاستی ها را برسمیت شناخت. مبارزه طبقاتی در ایران نیازمند کار جدی و بوجود آوردن نهضتی برای تشکل سازی و اتحاد کارگران در ایران است. اگر نه، جنبش ما در همین وضعیت فلاکتبار باقی مانده و به همان اندازه که شرایط فلاکتبار ادامه داشته باشد، بورژوازی تعرض خود به سطح معیشت و کار کارگران را تشدیدتر خواهد کرد - ساختن تشکل در محیط های کاری در ایران، با همه چالشها، اما امکان پذیر است.

**زنده باد نهضت تشکل سازی و اتحاد طبقه کارگر ایران !**

### دو نشریه با یک نام " مبارزه طبقاتی "

وقتی شماره دوم نشریه الکترونیکی مبارزه طبقاتی توزیع شد، متوجه شدم که نشریه ای دیگر با همین نام و اتفاقاً آنهم شماره دوم اش را توزیع نموده است. و حال که شماره سوم مبارزه طبقاتی منتشر میشود، آن نشریه دیگر شماره سوم خود را منتشر و توزیع نموده است. لذا در همین رابطه توضیحات کوتاه زیر را لازم میدانم.

دو نشریه با نام « مبارزه طبقاتی » منتشر میشوند، که هر کدام تا کنون به سومین شماره خود رسیده اند و بر حسب اتفاق هر دو هم تا کنون با فاصله ای تقریباً نزدیک بهم نشر یافته اند.

تعریفی که دو نشریه از خود ارائه داده اند بدین قرار است: 1- « مبارزه طبقاتی » - نشریه ای سیاسی - تنوریک سوسیالیستی ، 2- « مبارزه طبقاتی » ، نشریه مارکسیستی کارگران و جوانان ایران .

از آنجاییکه مقوله « مبارزه طبقاتی » یکی از مهمترین مقوله در سنت سوسیالیستی است که بنا به طبیعت خویش نه متعلق به یک حزب یا گروه، بلکه از تعلق فرا گروهی برخوردار است، لذا آن نشریه دیگر هم که تحت نام « مبارزه طبقاتی » منتشر میشود و رفقا می پندارند که نشریه مارکسیستی کارگران و جوانان ایران را منتشر میکنند، خوش آمد . این نشریه بنا به بزاعت تلاش خود را با همین نام ادامه خواهد داد، آن رفقا هم طبعاً میتوانند با همین نامی که انتخاب کرده اند، کارشان را ادامه دهند. چرا هزاران انسان که در اسم کوچکشان، هم اسمند و همزمان هیچ کس دو شخص هم نام را عوضی نمیگیرد، چرا اگر دو یا چند نشریه از یک اسم کوچک مشترک برخوردار باشند، مردم باید آنان را عوضی بگیرند؟

بهروز ناصری

### با نشریه مبارزه طبقاتی همکاری کنید

نشریه مبارزه طبقاتی کوشش میکند تا با نگرش انتقادی به موضوعات مربوط به جنبش سوسیالیستی و کارگری بنگرد. سوسیالیسم در ایران نیازمند وجود و تقویت چنین نگرشی است. جنبش ما نباید یک آن، از بازنگری و بازبینی تاریخ خود، سیاستها و عملکردهای تاکنونی اش باز بماند و اتفاقاً سلاح نقد است که جنبش طبقاتی و سوسیالیستی را به جلو سوق میدهد.

نشریه مبارزه طبقاتی ظرفی است برای نقد و پلمیک. اما درجه موفقیت این نشریه به همکاری با آن بستگی دارد. با این نشریه همکاری کنید و آنرا به دوستان و آشنایانتان معرفی نمایید.

آدرس تماس :

[mobarezetabaghati@gmail.com](mailto:mobarezetabaghati@gmail.com)

[bnaseri@hotmail.com](mailto:bnaseri@hotmail.com)

**زنده باد انترناسیونالیسم سوسیالیستی !**

**زنده باد سوسیالیسم در ایران !**











